

شوند و این اتفاق را در فصل دیگر می‌دانند. این اتفاق را در فصل دیگر می‌دانند.

نامه هست هر از نیمکل نخواهد تافت لازمی نباشد سرمه دام دران باید کو شد که از مردم بیون نیفتد سفر و نهاد
گلاری برود کار علی هم درگرد از کار است ریکار باز قوه سخن شناسا از میتال کوش نمود و که مرا جان مانند را
نمی بیند پاره دار و مکر او وید بودم و نهضش شنیده استاد که از بریلی هم بیان نیفتم و آن و بیان بریلی هم آن دور را
ما و آن باد و خور و می درم که در میت خانی نیما و حمان بیده و سخنده زبانی خوب از دنگی خوش نیزه هم شنید
گذرانیدم و داد خون بجود گیرد او ویدم سپاه شدیدم و چکاه باه خود را که فیلم آنزو و دویان نزهه و آه هر لب بجود
گاشته همین از آن که نیم رخت بشوی بسته بود اکنون شنیدم ام که در کحضر کشاوی بتبره و اخن ایشان بیده بیش
بیهاد بگفت اگر خنده هی اند که فریزه کار نمک کسرم رفعه بسیار پر اگه هم از گوهر ایم خود را بگیر
اگر ایگانی هم بگیرند و اگر بغا کش زیرم نمی پنیر بند ع کجا در می بگویم کم نزون چه چاره نمی خواهی خود
شک شپ خواهند و نمیدارند هر چو نید از کجا آرم چون از هرس و امده هم چاره خوب بر ازین نیم که همراه باشند و
از همکشیم از این گذرم و مینکه مانده است بیاد خدا سپه می بروند و مای خود را باید رفعه نهال گل غار نزد رس
با زور با از و سان مینی پر وده از خار و سو و داغه شایسته آن خته بودم که هر چه کار هم بدر و می و آنچه سه
مشود چون رین ریزه گل حکان و سیو چرا بجیه بیان نیست آن بدرم که خدمت نهال هم گردان هم بوده
زود سخانه نهاده نهاده آن رایم باعی سازم رفعه گوی خاره بز هم را زبور گوش شنید که کامی بهایی کران خواهد د
چشم را او بودم نیایند ابر نیار مید خواستم که خود رسم آن سان بروشت آن بدر شید زد و پرسید تا همان رن یا
رفعه هر خود را من آن پیچیش خان چشمها بود چون چشم بحکام می گردید و کو اندیش خون فرد و سی باز نایش سید
پرستار زاده نیاید بکار را اگر چه پوزاره شهربار رفعه را باعی باشمن من چو دوست بسیار است با دست از
اگر با پرست پنهان نگه دین چو باز هر تخت هم گیر رازان گمک که باید شاسته شد از خان که لشته خون من
حمد خود کرد و اند شاید از نیست من هزار نمید گرد من باز سخون گرفتی او در گذند و با دست از
پردار نه رفعه جان من جبان من از نیم رپه و از آن مردم گزیز کاری است

چه هرگاه استگار از زور و سخورد و مانع متشدگ بود و پیشتر شیر شنیده نگذارد و تکنرها نموده باز پا در آستاد فرو
سگتند زمی که آموگیر گردید و بگیر و آمیزش چون پیر گردید و هر قفعه بزرگ دین سرگان را با خود خواهی مکن و نهی خواه
کوچی نیایست و اندکی سیر بنشوی هر کوچه بردار که بگازاید و گهاری کن که پیشانی نه زاید هر چهار یار پیشگیر و سرمهی
نشاید همان روز چند آنجام کار را خداوندان گیره استهای او پیش و دلال زده به داشته باشد و بند رفعه را و لنوای
دوست سازن بختم را که در خواب بود تا من شما بیدار ساخت راه او و در که فرستاده بود و مرد پندار بند نیست
و گیر باید فرستاد بر قفعه سیر را من شنید که همان چنان گیان خرافا و پر شر را کاوزل و گنج کار و گرسه ای او باور دارد
چند از رو باه استان فرا رسیده بود و برا بند مرد و مریست کرد و هر را بدوست کرد و حوان اش چیزی را در کار
که آن فربت بند همان "آن" بخوبی بگیر و بخوبی بگوی
او را کش خود را کش جان پدر است و کند که هولان نزدش نیایی سر بر قفعه هم سر بر قفعه هم سر بر قفعه هم سر بر قفعه هم سر
دین بخوبی
ابیات آن کی خود است پالانش بوده بافت پالان گرگ خوار و روده کوزه بودش آب نماید مرست و آب
چون یافت خود کوزه است با از سر زوبنیا و نهادم آنجاش نیک با در قفعه دست سازد لنوایش بگوش نمید
که خواجه بشر از هر دو زمام شما جاده و لذتی خسته دل جمله چنگ او و آنگشت فتن دار و چون روزگاری گوش
ماوازش بوده ام بخواهم که چندی بخت کری سازد اگر کوار و را اند سازند خانه اوست رفعه کلمه
رسید راه سرماگر فرت زی گلیمی که کارگذران کارگاه و بالاتار بگاه خوش شیده بدست خرد خدا و تا فت
و آسیا همی و بده که بپوش نمک ده باقته اند زیرش محل پلاس میداند و با گمیش دشال را کرما پس سیاه ابریست
واز آب تر نیگرد و درست نمیست با بلطف اسفندر میست بزرگ رام آن خدا و دشمن دارند که ای بیوک ای پسرش
خاکسازیست گل پسر قرمی چار و دومی بقریبی هستار کی آفتاب سیاهش را نتوانند و داده خود را که ای پسرش
ماهتاب ایست اند در پیش از خود بگشته خواهی که هزار او و بگشته خوان دنگش بتوان چوتا همی بشاه و گدا و خود چهار چهار
دکمی بسته هم خنگ تر دگر مردم را ای زان پا همی بشاه ای بگرد و ای سایه کنند ای بگرد و بخواهی پکند

گی و پیش بزیر است و بسرا کمی پرستیم زست و جو دیگر پیش از آنکه می شوند خوش باشند
وقوعه گرم تر از نایابی درگاه را خنده کویه می شود خواک کردند آنها مام کاربر و می باشد اینها می شود و از گفتگویی میگذرد
با همی از اینها زدن و برآوردن بیدست و پایان آب بهادن که بیند از این فروخته است و همچنان خواهد شد
آسمان سرمه اخ نخواهد شد قوه ایک شما اشی میزرا داشت جوی نایه گرفت پاکشان اما هار کاره و کاری ای
دانه را گزند که کاره کان سرکار بر پل و متند از این پاکشان بیدست و پاکشون بینند که از
پر از نیز چهارمین شب این بود فردا نیز اید قوه از اینها شکار می شوند و اینها شسته خشتم
می خند و برش پرسکوش می گذندن که اینجا می سیاد که از دست دو داگر و داشتین باشد جهاد چشم که ای
و گرد پس کار کیم و قوه از این گزند که از دیگر یا زیاد روز جو از دست گرمی ای باشند خنده کان سه کاری بید
در هر کوچه بزرگی داشتند و چهارمین شب در خود ریخ شده بودند و اینها شسته داشتند و پیشتر که فتح از کاره ای
چهارمین خدمت و بزرگی داشتند که اینها شسته داشتند که خونی خنده گزند از در عده
دویون داشتند که اینها شسته داشتند که اینها شسته داشتند که اینها شسته داشتند که اینها شسته داشتند
و فرزند می افتاب باری همیزگرند و ایک شمشیره پیش نهاد سیرور و راه گفت اینها کاره داشتند و ایک خسته ایش
خونی خنده گزند ایک شمشیره باز از خوند ایک شمشیره بردو کار افتد این زردگاره می داشتند و ایک شمشیره خانه ایک کاره
آن محض می دست بیزند ایشان را کاره کردند و می دسته ایشان را کاره کردند و ایک شمشیره خانه ایک کاره
گزند میزند که ایشان را کاره کردند و می دسته ایشان را کاره کردند و ایک شمشیره خانه ایک کاره
خونی خنده گزند ایشان را کاره کردند و می دسته ایشان را کاره کردند و ایک شمشیره خانه ایک کاره
کیسته ایشان را کاره کردند و می دسته ایشان را کاره کردند و ایک شمشیره خانه ایک کاره
باره می بسته و دو خوش خیسته گزند مرصع چویه و خوش نیکو ساز خونی خویش را تیری و را در زمین
و آشیان ایشان را کاره کردند و ایشان را کاره

پرسه از خودش نمود و بقدر ساند رفعه باز پرستن که او مارینه بریاد دادن نموده دو هموزان با درقوش
نمودند که پنجه خود را باز نمودند. نزدیک گردیدند و شده در گارجکار آزاد رفعه محضر باز از اینجا به سانی داشتند. شنیدند که بر پیش از چنان
از شهر باشد و کار ریشه جانانی تو اند که شفوف غریب و بودند بهم رسیده خواهد مانند شنیدند. شنیدند که اینجا
گذارد رفعه آغاز شد اگرچه این سیل بود و با دستور شاهزاده مادر و نهاده که از آن که باز اند رسیده بیان بود
و خشم رسید و خست خشی ندان گرفت برگردانش خشم که از ندو از پیش نمیشد از سرگناه شنید و خدا آنی خسته شد که اینجا
خودش شنید رفعه از دو شنیده که نوال جهان آباد دریافت شد که تنه چند خانه بدش گشتم نایابی چهار قوش پیش از
در رویشی از همان تو شنیده گی عارضاتی پیش از در عازار فرو نمود و بینان کرانی و عباد و مادان باشد کان اینجاست
آورند از پیدا و پیمان بده اگاه شنید اکنها همچنانه خود فراز گفتند روزه بر وقش هوانی خدا پیر و همتد و شهادت و
یسان ختند و راند کی اند و ختنه مردمان گرفتند و گفتند باشد که پی آنها شناخته که قدار سازند که گشتند پیش از
رفعه خلا نمیاند اپر مردیست سرگشش و هزار کسی نخودوار و بسیار برشتمانی سرکار را بازه خست
گفتند که ای خواهشند ناشکر کار رش نخواهند بودند پرست خواهند شد رفعه پرست نهادند ایل مینکنند و میم
و گذو برازد هم و ناکسو بالکس اغتنم و گرم شر از مردم آشنا می داشت همچو صرا بدل ای افتم سخرا که که آن دوستی که نیز فخر نمود
نزدیکی محضر ما به رشتنی گیردارد امر نزول بجز ایار آن سکیده و نمی شکنید که از پیش که بزرگ شدند بجهنمی مانند سوری خستند
همین میزش رفعه از خوار من گذشت خود که در راه و زده همه فرمه امشیو بود و قیزیزی نزد نزد هماران حمله نمود
سرگشتم است باشد که در راه سار از شر غریب گشتر شوند نزد هماران ای احراز بزرگ رفعه و افسوس دند که رهی میگشند از پیش
میزند که از کار ریشه ایشان کشیده خود مندان نشانگار بجهنمی دهند که ای بزمیه ایشانه میخواهند که اینجا برای
کار زد و شیب بر آزاد رفعه کل شادمانی خرمی فرامی بیل دوستان آزاد است که کی مانند سرگشتم کل شادمانی همیشی اگر
کمی دوست نداشند بجهنمی خواران شر خانه فرازی فرموده چشم برآشیده ایشانه همچنانه میخواهند که ای خوبیه ایشان
چویی ایشان در بول صحر کشند نه چنان چهار کار کرد که چیزی دیگر در بول نخجد بست اگر هر مویی ن

۴- «دینی مذکور در اینجا مذکور نمی‌شود» که این امر مذکور نخواهد بود و این کلمه را باید حذف کرد.

لله ملک الکوثر لکه بارز است که این کلمه عالی و ممتاز است و این کلمه ممکن است در اینجا مذکور شود

گردد زبانی محترم بصر کیف شد تا فی و مذاخون از ماتخیر می افزاید پیر آنقدر در آن غوشش کرد ناسمه به این
مرزا شاه سیر خان پوشیده بودند سیر سد با پیر سانید خاتمه احمد بعده و امیر که این ایادی شوار گذاشت
لی شد از کاملاً بین فن فرق و اراده که اگر هموی و خطای رفتہ باشد معاف داشت و حضیر انصاف
برگزار نمود که در فهم و تحقیقت کارهای کرد و هست چه در کیف پاس کیف صد و بیست و یک رقیب برگشته
الفاظ عربی نوشت و با وجود التراجم این صنعت که در عبارات خطی خلی اشکال است سنت آئی
و گیر جم در بعضی رفعات بکار برده و بجز در وسیع الفاظ عرب که ستعمل محاوره درستی است
و فردوسی طرسی نیز در شاهنامه اور در مشل لفظ و آیی و قیه و قزوغیه درین رفعات در زیاورده

حمد

خالص الطبع المنیش که این کار نامه جاد و طرازی و دستایی انشا پردازی در گذشته مصادیف سیر ای معاشر
رشک گلزار ارم مسمی به بشار عجم رخیثه اتمال فی البیهیه شامل سرد قدر انشا پردازان سحرکار
و سردار شام بیان مکار جامع علوم عقلی نقلي مولوی امامت حل و طبع نهائے
واقع شهر کاپو با هنام بندۀ امید و ارجفت ایزد منان محمد الحسن

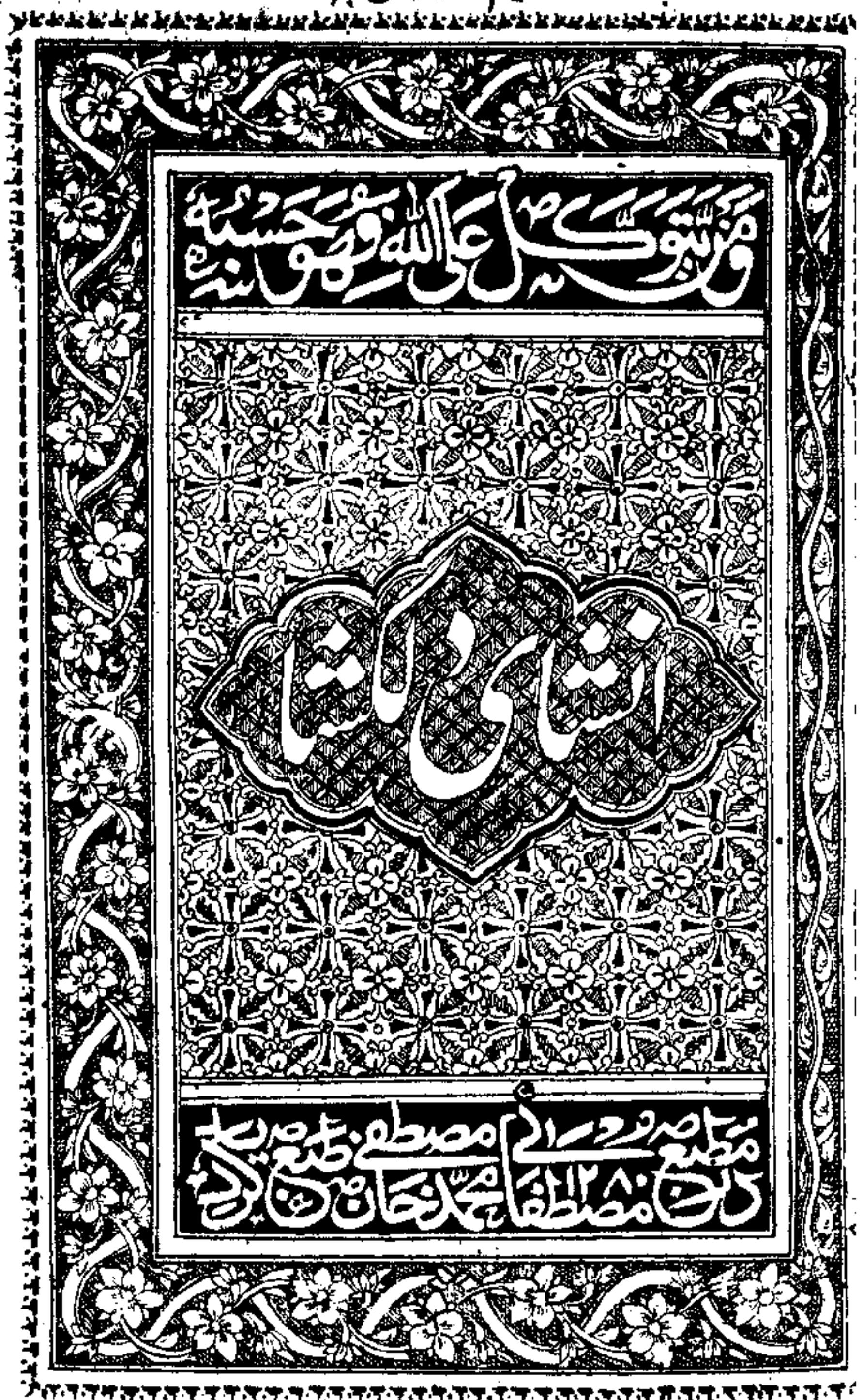
خلف حاجی محمد و شیخ ایشان کنکه اند بحبوحه بمنان تلخ
پازدیم شهر فریج و شاه بھری دقا علیع طیع
نشاط افواهی خاطر شانه ای و دیگر

و چه ختم برخاتمه بای سنتین غنی که این بطبوع مطبع نظامی است بھرو و سخا مقتسم افزوده شد



اب
عبدالله بن خواجه بن حاجی محمد و شیخ

جعفر بن احمد بن ابراهیم بن احمد بن ابراهیم بن احمد بن ابراهیم بن احمد بن ابراهیم بن احمد بن ابراهیم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اراده قدر پوشیده احمد وارکه روز شرطه ملزمان بوده بدعای دولت بردازد و اگر داند محبت این فیضان
و خیر و نکار است برخاطرها صحن فتن و مواجب احصاء و مسد که مبارز شست هاضم تو فنه او قات مسئله است
و درگذار و دو اجنبی بعرضی سانید آفتاب و لش اقبال از فیض است راجه اقبال پر خشنان باه
حضرت شاهزاده گان عالی از اب فلک شوک کشیده شد
وقت بوضیع خان عالی متعال زوالی احباب قبله فیاض جهان تمصر شد و زبان فیض ای ای ای
پیمانه که خضع مخلوق متعلقه خوبی بربیز قدیم الایام در دو معاش خارج جمع سوی عالی سکاره بوجوب
فرمین فیکار شنا پیشون حال بنام بد کلان این ملک تحرر و حادث است واحدی از نظمان این ملک
شیوه خوش از حرم شده ایسید وارکه لبند و در بر و آن حضور هم کمک شرف صدر را پارکه کار پردازان سکار
بوجوب شاهزاده پیشون متعال مید و هملا محرم است زسانید که دستگان این ملک بینتو نباشد
بدعای دلت ابردست شنوان طبقه شاهزاده احباب و بعرض سانید فتاب و لش اقبال و حضرت
مجناب خان انصاری فیاضن مان بز عرض بگذر عالی متعال فیاض احباب
فیاضن مان فیض سان عالیان پیمانه کشیده شیوه اضطرارات متعلقه خود مدد دیوانی ایزد اگر
سوای ایمهیت های تعلو و خرج سزا و لان داش خوط خان سکاره ندوه پچگناه مان خود که کارند های خصی
لکو گذاری نمیکنند بلکه از بند و بسته پر کنند زیاده طلبی اینها مید و فاعظی نمیدند امید افضل اگر
که معامله قدری تحقیق اسانیده این پرچه قرطاسیان شخاطرها صبح طایی فاعظی خان هشو و که کارند از
قدوی ایگر شاهزاده گرد و در صیغه هردو آسیده کوشد و اجنبی بعرض سانید فتاب و لش اقبال ایان
حضرت شاهزاده گان عالی احباب قبله ناظم ملک فدوی خانکیا
پیمانه بندگی بجامه فرق پیوه وزیرین پرستندگی ایجادت غلامی فرسوده بعرض ایستاده
حاشیه بسیار فیض مان امیران فدوی ای خصوص خصت یافته بمناسعات متعلقه رسیده صبح آن بسیار
پرداخت و چاره و ای اساحت خوضع میین پور و رسول پور فرا غفت نایت چون سلامان بمن خضع
لردم نگارند که شن قدم وضع مذکو بسبیل کشی ناما قبست اندشی مانع اجرای مساحت دکیا می خلدا

حال آنکه مبلغ از ازد و مبلغ از اندز از اندز مبلغ از اندز

بیرون از قیاس بیان می‌آرد غرض ازین خلثت آنکه ساخت خاطرخواه او شوهر تیمورت باشد
سرکارست گزده دو از و نجیب از برثالن حیدری یا وزیری استین شوند است بورشایست ملا
آق‌بلک دجهان مظہر فیض بکر لاجی بر سر راهدیان مخدود استدم با دستیمات دست بسته که تو
دوسته را فریاد می‌بیند و جاده ای خود را تکاشته بعرض دولتخواهان چهاردهان خسوس رساند شفقت
سامی مشهور طلب این خیر طلب جمیعت شادی که خداوند عزیز اقدر محمد کبر حبیب خوشیده امداد
اند احت بسر در پیش نهاده انوار سعادت اند و خت بیت اینچشم خوده از خورشید می‌خورد مدام
مردم چشم از فرعون نقطعهای آن گرفت به پیغمبر و در وہیت آسودهن خوست که قدر از برخ
ذخیره اند و سعادت هنوز گرد و لذات بسبکی امورات هر چهار خصت زیافت چنین که
ازین دلت محروم و مقصرا ندان اشار اللہ تعالیٰ بعد از قضای حوصله است روایت فیض صفت می‌شود
خاطر پیش حج فرمائند لذت غریب نوازی و ذره پر دری اینفع نشود زیاده مبارک است گستاخی است
بنجذب است پدر بزرگوار نویسید قبله اماقی همامی و کوچه سمعت اجلال مخلال جلاله برتر
تجدد می‌بویند تسلیمات که اهتم مارتے اصلی است بقدیم رسانیده بعرض فیضیان باب علی شیعه بساط فیض منان
می‌پیاند که در موضعهای شخص اگرچه درین سال کمی بیان سرمه در و پیغمبر اسلامی آید لیکن پنجه تحصیل از عالم
برغایت دهولت گرفته شد بتر و مضاعنف از گذشت میکوشند ابتدا خیر و تعالی انداری مصروع
کمزد و خوب شد که اینکه بیش پر صلاحی رعایت دهی بی شنیده قریب پنجاه قله اساسی نظر
در موافعات آورده اند و تدبیر چهار قطب سیر خود هم نموده اشار اللہ تعالیٰ ابشر طنزول طیار
تفصیل اینی هم کلفت از دلها بیرون خواهد رفت نعمت اسد کلیں تلقینید و دو که بدر بار حاضر بوده باشد
و گاه گاهی خود بدولت هم قدم رنجی فرموده باشند زیاده تصمیع زفت بنجذب است پدر بزرگوار
نویسید خدا این نعمت مسلم است از جهان روز طبیعت است و مائل بجزئیت است آن طعام از
منی بخشیده اشتها هم و بعضها اندار و ترصید که حکمت آب چکم محمد کارم از خصت فخر می‌شود که فیض

و قاره و دریافت احوال خوده سعیج باشد و اگر صلاح دولت بشد بند و بخواست حکمت پسناه
و مصروف رسانیده استقلال خایز مردمان کار آزادی خوده تبریز تجویز خوده از طبیعت بعضی های اغوب می باشد
لکن بند بدل صلاح و تجویز حکیم صاحبین مردم باور نهانی نایزی باوه او بعنوان کشته تیرماپی قلم
بخواست پدر بزرگوار قباد دین و کعبه هنایا حضرت لیلیتی جبور مظلمه العالی فدوی پیر با
آواب تسلیمات تقدیم رسانید بعض تنفیضات تجھیز و لست بیرون از خشاسته نامی سعیهند وی سلطنه
دو صدر و پسره جهت احتمال خوبی از عقده بیان تقدیم تقدیمه که مرقوم قلم عطوفت تمدود و درود مفاخرت
فرمود بلطف ذکر از دکان پاره بوصول آورد و بخواست پزان و در درگاه چون پزانی اوه شدنش اذیت
غیره بیعت پنجه کی چون خواسته امدنش خوبی شیوه ناطح شریف قرآن حیث داشته بوزشمای دیگر سفر زان
خوده باشد زیاده بندگی بخواست پدر بزرگوار را آن سال فین دنیا قبله و کعبه هر دو سرا
ولی اعمی جبور مظلمه العالی که تین بی کمی تقدیم آواب تسلیمات را فریجه سعادت این خود ایشان
بعض حاشیه سان شیوه این من امامیت زدن دیرست که بعد در عنایت ناجا نجف حیث میباشد سفر از وطن ایشان
خاطر مشوش نگرانست و جو شیوه بجز کثیر امورت دنیا وی امری دیگر میباشد و تصدیک آئینه را بخلاف
اسلاف بخودی بخواست سلامت فرات کرامی و درست از احر و هم زارند و بنو لاهز غریز القدر محمد از کربلا
بسفر فتحه بود و زور رسید که دلکه هنوز مستند و درسته را به کمیت ای بها و تحصیل علم سیکنده خاطر شریعه فرمایند
زیاده مدارب ندید بخواست پدر بزرگوار قبله حاجات و کعبه مرادهات حضرت ولی اعمی
منظمه ای تقدیم لازم تسلیمات و مراسم کورنیات که فریجه والبستان این لست همان تواند بود
سر و فض بیدار و که بیز جرم علی بوجب طلب بیرون شد و با که سعادت شدایی از وست علی بدر القضا بحسب
تشریفات غاز و بر وی خود و تصرفی شتم باید فرمود که اعمی ایلیز متوسلان خوداند و وسیله سویی ایت سایی
زود وست علی ذکر و مشارایه رازی و سنت کم نزد و ایشان تقدیمی مینماید و درین بات قبیل فرمایند که بیز
شکار و ممنون باشد و که ایه بدعای تخریش خواه ملعون شود زیاده پر تصریح و بدین بخواست
پدر بزرگوار نویام رسید قبله کوئین کعبه و ایشان لیلیتی جبور و ایست بر کاره بعد چی آور و تهمی

قدر بیش که ذرایعه سعادت غلامان فرسنگی متفهم نیست میتوان چند دلیل داد که نزد این اشخاص سعادت
 میدانند چنانیست که ملیق عده شعارات در عالم سیاق و سوقه نویسی گویی سبقت از محض پیشان خود را بروز
 و در خط شکست شسته باشند هر از این شیوه و خطا خبری کشند ممکن نداشت با این دو این پرسش در نظر
 خط آزادی داده بخواست میسر است اگر در سر کار فیصله مبارکه باشد میتوانند در کار و بارهای خود
 خود صدر تحریمی جو آفرین خواهد شد صردم قابلیت فیظیر کریاب است زیناب قبیر فدوی اقصو
 فرموده مشارکیه از دست نمیشوند زیاده چه تصدع دهد بخواست پدر برگو او قبده دین
 و نیاز اسلام است چون آن خدای گان قبل زین برای تلاش بانع انبه فرموده بودند درینجا مخوب معل
 مانو گنجوی بانع خود میپرسند شتران مبلغ مکتصدر و پیه میدشوند ماکش هنوز دست کشیده میدارد
 چون بانع از روی بیمار در جوار خود مبتدازد و گشت نهاد است لقدیفع آنکه اگر خردیش مدنظر باشد
 ده و داده در پیه ایزا و نزد اینها باید گرفت و صورت اراده آنها مبلغ قیمتی شعبانی است سازند که کام
 مختار نامه بجهت شریعت پناه در دشای شهر نویساندیه گیرد والا در صورت توافت بانع از دست
 خواهد گرفت که از روی حمام مشتریان حلقه بر در باتع زده اند و زیناب هر چه صلاح دولت باشد اقام
 نظریه این که موجب آن پرواز دزیاده ابراهیم گرفت بخواست عموصاحب قبله قبده
 عموصاحب قبله خدای گان فیصله خوش فد ریان مظلمه العالی بعد قدام لوازم فدویت و تقدیم
 سلام عروسیت بعرض میرساند چون ارمنی املاک ای سبز خاشن نمیندار و قریب سال قیاده مانده
 سوای نزدیکی و تخریجی از محصول آن از بعرض حصول نیامده درینجا افضل سبک است زیناب
 حقیقی معامله از نمیندار مذکور تصفیه یافته خلش و قضیه بالحل رفع گردیده و مکنای سلام از سفر
 بجهت شریعت پناه دکر دری وغیره درست شده ترصید کردند بذکور باشانیان خزانی تقدیم
 قریبند که میعنی تزوی و بوایی صورت بند درین سال بسبیغ اغفال قیاده نماند زیاده چه عرض نمایند
 بخواست نامو اوضاع قبله باشند و قضیه پیرسازان میخواهند افضل اوضاع اینها را در شرح
 آرزوی ملارست نهادی دیدار فاضل لاناوار زیاده از نهاد است که زبان قلم و زبان پیزدان نیز زبان

نیان و رازی کند و عاتم نگشت به تحریر آن پاره سازی ناید ناپاره از آن مگذشتہ بد عالمی از
اشرج و جس بیان می پردازد که تاثیر سفر و کوش قاطع از حم و رفع المهمت کرد و زمان چنان
آنکه یار خشم محبت خویشان نزدیک خود بگشته بده هوای آن وی آنست بد از نگفت فرنگ است
که غلبه محبت در خواهش نیار محبت خویش اخیر از زائل گردانی داده بیان از شینان و زنگان
آنکه یار با وجود عیش خوش قرار برد پرچم سلطان و رفاقت اهل خود را بیادی آزاد چشم جا
دیگر عایش هم دست از محبت آن ملک ملک نظر عایش قراست پس که آن نزین اول تقدیر است خداوند
قیامت بعثت برای کسی از این نام مسافر و کن زبان بفرزیداده چه بخدمت خالوصه
خالوصه احباب قبله صدر فرضیه ظهر فضل سلام شد تعالی تبعیتی فضائل شفاق تفسیر مقدمه خلاص
بعرفه ممید و که زلزله سخ بوده دارد خوبی و نگفتنی فرد و درگرم جوشی رفع مژده دافع بر و عنایت
رسیده حاشیه خاطر ام الام و لست سرت و ایند اشد تعالی ذات گرامی ای این ای و در کجا
سلامت اراده میدارست که گفتان چینی نزین بادمی و بوده اوده یا سفید زمین بوده سرخ
پوشانی از بازار خردیه اطفف فرمایند تمهیش جرس پسر شاد بخدمت خواهد رسید زیاده چه قصیر و هد
خدمت پوچاص احباب قبله فیض سان بچوپه احباب قبله معده
جود و مخزن فضل سلام شد تعالی تصحیح سواران ساله محمد شاه رساله دارد و بخارست اگر هی
آنقبله هم عنقریب بیرون سنجیده شیوه داده صورت در فضاد اند که چه عامله در پیش آید و تعیناتی سولان
بهر ساله داران بجهات از پیش خبر بالارجی صیاره احباب قبله بیرون امام علی احباب ستور قرار یافته
و فضیلت خود بذوقت هم تشریف نمود و درین مرتبه درین تعیناتی فائدہ زیاده از سابق معتبر
بر ای طلاقع تعریف و شنیده یاده چه قصیر و هد شیار از امریکه حناب فیضیان حضرت پیر و
مرشد شعرای ای کبوتری بیت قصص و هر صاحب دلی ببرون خواک این آرزو مشکل تراز هر مستکله
قبله و جهان پیر مرشد مردان نعل خلاص آرز و عاز و کلین چه رهروی هم گردانی فرد و گذشتہ بجهشی
که پیر قصص و هر قوی و کوسر ملاقات شسته بکسر و هملائی را یا هم خوانی پیر کام مشقت محنت کار و نیا

لطفه نهاده شد و می بود که در آن فتنه ایشان را از این دشمنان خود بگیرد و همچنان
که این امر صورت نمی پندارد و این اتفاق را از این دشمنان خود بگیرد و همچنان

بی ریقاگانی ز کارنیکشایر و نیامه سرپرست غور است در زمانه کافرش ب دیگر عروج افتاد
ب خود مصلال امیدوار که کوشش پیش از این فدوی و ریغ عرفت ازین کشاکش نهاده
نجات نجاشد که موجب بیوداری است زیاده طول سخن مقتصنی بی ادبی صفت دولت اشاره
در تلیر باوچناب فرضی ملک حضرت پیر و مرشد قبله کعبه مطلق حضرت
پیر و مرشد بر جی سلاست سوده نسخه خلاصه مناقب چون در بحث ز رسیده که نقش بردار و اتفاق
مولوی غلام محروم احبت که هنوز احتقاد چون مقابله باقی بود نجاست هفتی بعد احباب متده عالم فست
از شار اندیعت تعالیٰ عنقریب قلت فراخت از مقابله قلش برداشتہ ابلاغ حضور خواهد شد چون شنا
جناب عالی سنت شبب و ز خیال نقل و درستی آن میباشد اول تعالیٰ جلد کشتابین آرز و پیر
آرد که از محمد این طبیل القدر بردن آید این غلام را از علاوه ای خصوصی تصور نماید و بتواند
حضور سفر از فرسوده باشد زیاده مرکب مباورت نشد چناب فرضی ملک حضرت
پیر و مرشد غریب پر و غریب لواز و اصم اقبال و افضل کمینه غلامان بی ریا آرز وی خاکبکو
آستان فرض نشان که سرمهشیل بر باب فضل و اهل فضیلت سنت در فراشته بغ عرض ساجدان
محراب فرض حظه میسراند که از این حضور مطلع بزرگ این عنايت ہدایت چون عمر انور پرورد و
انداخت بی خوشیم نهاده انوار سفر خروائی بیز پیده نسخه خلاصه مناقب بخطی نور اگرچہ قلت حضور
نمذشت بحسب ارشاد نقل گرفته و بجهد قول و جلد درست کرد و ارسال حضور نو و نظر اشرف اقدس
خواهد شد قبله استان سلاست باعتبار آنکه طبیعت برای این ایز و آفریدیش دلخواه
نمیباشد کس که دیش هزار و دار و که از همه تمنا در گذشتہ صبح و شب افکار مقدم شیرینه راست
بسار است نهایا اگر این تمنا بحضور درجه پذیری بی ابد زیستی سعادت منتظر حواب نمیعنی سنت زیاده
سبادرت گستاخی سنت بحضور پر لوز حضرت غریب لواز پیر و مرشد
بغرض بندگان عالی حضرت پیر و مرشد دام اعجاله میسراند عزیزی و ابرویی که بطفیل و لوز کشش
عنایت حضور در چشمچنان غص دوار و هنگام زبان او انا میزیم عزت و فتحا طفیل است

پاک سوت وال اچوچنگی قابلی نداواني که در عقیده سیاه همیاز تفرقدندار و قابل صحبت مردان قابل
چون تو اند شد پیش نیارم کو هر شکر تو سفتن به سروی نز مسان تو گفتمن به اگر چه لائق داشت
شکر زیانی ندارد که از جمده شکران برآید ما امیدوارست که با اطاف غاک قدص پاک بسجدات
شکران پرداخته ذخیره دولت محظی ابر وار و نظر نوازش حشیم عنایت بر جال نیزگال سنه بیان شد
زیاده او بمعتضنی طول سخن نیست بخدمت استاد محمد وهم شاگردان خود صراحت
وقبله ستفیضان حضرت محمد محبی او استادی مظلوم العالی از آنجا که پایه ادب استادان
وقبله مخدومان با اتراء است که بزبان قلم دوزبان در آید هر چند زبان برآه او بپویید معرفت به صور
واز او ب دور که عقیضی از جمده شمه او ببرخی آید پن بان ازین دفتر چون کشاید پیشته هزار بار
بشویم و هنر رشک و گلاب به هنوز نام تو گفتمن کمال بشه او بیست به فدوی از خدمت من ام برگشت
خصوص شده بدلار است همارا جه ساحب بهادر مشرف گشته بعد محنت تمام بدر بار صحح و شام
خدمت است فوجدری چهار پرگزنه بجیب آباد و خیر و سرفراز شده روزی محلى بغير عالم و تقریب قایل است
دشمن و نظر آن خدا گجان و معرض عرض سانیده نهایت مشتاق ساخت فرمودند که کجا استند
واسده اینجا نسب نیسانند لباس نمود که آرزوهی خصوصیه از معرض آنکه بعد تر یک هزار بیل
کار نمی بوده قبل از خصت کترین فشریف آنند که هر شش روز گاه بحسب بخواه صورت خواهد بست
حالا بعد عصمه هشت روز خیر طلب هم و ستوری پر گناه میباشد به صورت قدم رنجه آن خضرت
کیمی سعادت است یا وه تصدعه ثریف بخدمت استاد محمد وهم شاگردان
محمد محبی قبله لذانی خدا گجانی استادی سلامت مبلغ پنجاه روپیه نقد و دو تھان سفید جبو له
در یک سعادت در یک تھانی مشروع سرخ بنارسی بستکاره نشر که قرآن برخورد از سعادت آثار
بخت یا نایار نخدمت شریف سهیت نرسیل مافیه نظر سارک خواهد گذشت اگر چه این قلیل اینها
لیاقت قبولیت ندارد اما اگر بحسب آنکه صریحه سیمان باز خشتمت نظرها بود و با مورث +
بشریت قبولی رسد پایه فدوی ایچ که نیان پذیرد امیدوارست که نظر اطاف دوز ارش بر جال

شیر و بیان از آن داده شد و میگفتند که این اتفاق را باعث شد که این سرمه ایجاد شود.

بی یقای اگر از کار نیکشای و دنیا سر بر میان غور است در زمینه دلستگان ارشاد دیگر عوادت جات از
 هجوم مسلال هید و اگر کوشش ششم عنایت ازین خودی درین مرد است بزین کشاکش تا همی
 نجات بخشد که موجب بیود وارین است زیاده طول سخن متفقی بی ادبی است و لست اش
 در تاریخ بلوچستان فیض مکب حضرت پیر و مرشد قبله و کعبه مطلق حضرت
 پیر و مرشد بحق سلامت صوده نسخه ملاصدۀ مناقب چهارده بحث نزیده که قلش بر وارد اتفاق
 مولوی غلام محمد صاحب لکه نو احتاد چون مقابله باشی بود بخاست هفتی صاحب متد عالی است
 اشاره شده تعالیٰ بخوبی قلت فاخت از مقابله قلش بر و اشته ابلاغ حضو خواهد شد چون شاه
 جبار عالی است شبے ذخیال نقل و درستی آن پیباشد او تعالیٰ جلد کشتا بین آرزوی
 آرزو که از احمدۀ این مطلب اقدر بردن آید این غلام را از ندانان حضوری تصویریده بخواهشان
 حضور فراز فرموده باشد زیاده مرگی سعادت نشد بجانب فیض مکب حضرت
 پیر و مرشد غریب پر و غریب ناز و ام اقباله و افضل کمینه غلامان بی برای آرزوی خاکبکو
 آستان فیض نشان که سرمهیش را بافضل و اهل فضیلت است در مراثتۀ بغ عرض ساجدان
 محاب و فرض مظہر میرساند کرامت نام حضو مملو هزاران عنایت ہدایت چون عمر اوز پرورد و فر
 اند اختر بعده حشمت نهاده اذار سخوی ایجاد نسخه ملاصدۀ مناقب بخطی نوگارچه پیاس حضو
 ندشت بحسب ارشاد قلّگرفته و بجهود و جلد درست کرد و ارسال حضو نبو و بنظر اشرف اقدس
 خواهد شد قبله استان سلامت باعتبار آنکه ملیت برای ایدن ایزو آفریدشند و گر خود
 میریان کس که دیش ایزو وارو که از همه تناده کشته صبح دشمنان را هقدم شیرینه اسره
 بصارت نماید اگر این تنها جھتو در چه نپرایی یا بذری سعادت منتظر جواب نمیست زیاد
 سعادت گستاخی است بحضور پر لوز حضرت غریب ناز پیر و مرشد
 بخوض بندگان عالی حضرت پیر و مرشد دام اقباله میرساند عزی و آبرویی که بظفیل از نادرش
 عنایت حضور در چشمچانی دار و هنگام بکار ازم زبان او اغاید این یهود عرب و فتح اجل افضل مقدم

پاک سمت والاجوچنی قابلی نداواني که در عضیم سیاه احیا زنفر قد عدار و قابل صحبت مردان خان تعلیل
چون تو اندر شد پیشست نیارم کو هر شکر تو سفتمن به سروی نز احسان تو گفتن به اگر چه لائق داشت
شکر زیانی ندار و که از خند و شکر آن برآید را اسید وارست که با اطاف خاک قدم پاک بجدات
شکر از پرداخته ذخیره دولت عظیمی بردار و نظر نوازش حشتم عنایت بر جال بیشگال سنه همان شد
نیاده او بسته قصی طول سخن نیست بخدمت استاد مخدوم مشاگر وال خونه صاحب
وقبله استغیضان حضرت مخدومی کو استادی مظاہری از انجا که پایه آدب استادان
وقبله مخدومان با ارزاز انسان که بربان قلم و زبان در آید هر چند زبان برآورده ادب پویید معرفت بخصوص
دان ادب دور که تنفسی از همه داشته ادب برگن آید پس بآن ازین دفتر چون کشاید پاییت هزار بار
رسویم و هنچ مشکل گلاب به هنوز نام تو گفتن کمال جبهه ادبیت په فدوی از خدمت مران برگشت
خدمت شده بدل از است مهار احمد حب بها و مشرف گاشته بعد محنت تمام بر بار صحیح و شام
خدمت فوج دری چهار پرکنه نجیب آباد و غیره سرفراز شده روزی در محلیں تقریر علم و تصریح قابلیت
و شهرا نظر آن خدا یگان در عرض عرض ساینده نهایت مشتاق ساخت فرمودند که کی استند
واسده اینی انب نیسان زندگان نمود که آرد وی حفتو مید از خد عرض آنکه مبدل تریک هنر اهل
کرایه و ده قبل از خدمت کمترین تشریف آزند که هر شش روز گاری بحسب لخواه صورت خواهد بست
حالا بعد عقده هشت روز خیر طلب بهم دستوری پرگنات پیایا بر هر صورت قدم رنجه آنحضرت
کسیایی سعادت است یاده لقصده زنفت بخدمت استاد مخدوم مشاگر وال

لعلك تدرك ما يدور في عقولنا من خواص ومتغيرات، لكنها ملائكة من العذاب والشدة،

چهر مکال پر خود را نویشید که موجب سعادت خود است زیاده ابراهیم نزفت +
بنده است بیشتر از شفقت و مرقد همه نسبت فرزند میرزا بنخس طباطبای
شفاق سلامت بعد تقدیرم او را میندگی نوییار نکشوف رای چهرا بخلافی گرداند که از نیاط
معنی نیاییین پرتواند از سواد باطن است لایکن نظر عوام انسان حجابت چال سخواه که بزرگ شد
آنکه توجهات دوری آنقدر دلخواه ظاهر میان برخیزد اتساع آنکه فرزند احمد
دانشمند را که جماعت قابلیت آراسته و به آتشیت چشمیت پیراسته بفرزندی قبول فرمایند
و نظر اطاف بندول داشته اجابت در نفع نه فرمایند لمند آدم بنده است بیرون تصدیکه بجهات
با صواب پر خیل طلب را میتوان منت بشمار سازند زیاده تصدیع نرفت بنده است با اوصاف
اخوان کلان تر اخوان صاحب قبله فیض رسان مظہر کرم مسلم اشتعال
بعد گزاری شرائع عبودیت که تحفه تهدیدستان و پیکش محرومان بروان آن صورت
نیزند و بجز میرساند عنایت نامه حضور پیر و مرشد مخلوب بعد اشفاع و عنایت غریب
و ذرده پروری ملفوظ نواز شناخته سامی سایه عامله خوش بر سر ماند و بیان آنداخت
پر عزت ماعبدیت کیشان باوج عرش رسانید ہر چند این قاصر الخدمت از سعادت
حضور مقصور و بجهور است فیما ہر از ملازم است و در امداد پیار فیض عام خود در نمی گذرد
مشعر مائیم پر گناه تو ذریایی حمتی به مایکل فضل است چه باشد گناه ما به تصدی
لهم بر عین آینین به نوازش کریمان بر فراز فرموده باشند زیاده بچنینندگی چه شکایت است آید
بنده است اخوان فیض رسان اخوان پناه فیضان منگاه سلا
بر خود از سعادت ناشی لکھش بجهه نو شیاری آراسته دبلائی و الاقی پیرسته سخواه که محضر عزیز
چندی ملازم است حضور و گذار و دخانی سعادت بردار و لایکن بروان طلب بایی است
از وہن سکون بر نینیدار و اسید و ایست که و طلب بر خود وار با منت بر خیل طلب نهند
و یک غصه خاص بطلیں آن سعادت طلب صد و ریا بد که موئی الیه تلاذی ایام و دری

نحوه بخدمت شریف ستیض معاویت عظیم گرد و درینا به لذ نوازش و عنایت صدیع مزدیزیاده
 چندست ده بخدمت اخوان فیضرسان اخوالصاحب قبله فیضرسان مطر
 کرم سلطنه تعالیٰ بعد اطمینان از مسکیمات که طلاقی خروان و فیض یا این نت معوض باشد
 نوازش نامه سامي شعر خیرتیها در دلخواه خود نمیباشد تحقیل لذ آن معاویت پر افتخار تعالیٰ
 دیرگاه سلام است اراد پشاک بوجب طلب بلاغ خدمت شد خواهد رسید اهلین باز هم
 تواليان مستو سلام قرب و جوار و مراجعت صوری حالتی دارند که فضیلش از احاطه خیر
 بیرون است و بیانش از حوصله تصریف را فروان اگر برای چند روز قدم رنج فرمایند و دراز نوازش
 نخواهد بود اگرچه بودن فصاحب بحضور از همه ولی و انبیاء کیم جالت رشتیاق مشتاقان
 دیره صدع اوقات گرامی است باقی هر چه صلاح دولت باشد محل نایابی اور زیاده تصدیع فلت
بخدمت اخوان فیضرسان اخوت پناه شفقت که تکاهم صد و مکار مظلوم اخلاق
 مظلوم احتم اشراق سلامت لذ تقدیم آداب را بداق جان رسانیده معوض رسیدارد
 و فقط گرامی ناجیات یکی محروم شده چشم شوال و دیگر هفت مثمر صدر صحبت دم خانگی پر تو و رو و دانه
 سمت فیض معاویت فاس ساخت و تعالیٰ باین عنایت بینایت دیرگاه با اقبال اجتناب دارد
 مبلغ خجا هر دین خجا کی صد و هشت و پیاز گوپی ناته بهزار تقاضا بوصول مرد باقی ارشاد ایله
 و قسط بوعده دو ماه نخوده انشاء تقدیم آنهم ارادت میدهد اخوان رسانه پیشته است
 شرف طاریست بایر قاصم حالات خیریت و محیت سر فراز فرموده باشند زیاده علاوه پیش
اخوان فیضرسان اخوالصاحب قبله مظلوم فیض سلامت بسبیعه مرسیدند
 و تکالیف اخراجات بکار فبار ضروریات خانه ای اجریت و چومن قرض خواهان حلقة برداشت فکر
 قوت میگذرد در ذر تپه اهای قرض خواهان سکایت هوت نمیدانم که راه آمد و فست مردمان غافل
 سدد و دست بیان فیضرسان را ولشکنی و استگان مقصود که در تحدید محدود و گاهی مسلی نام
 شریف گردی از طبقه شود ناچار آدم اجره دار بدریافت محبت منبع و ظهار عسرت خرج رو اش

قدست نزد شاهزاده شد سخنگوی کرد و در اینجا بزرگ و بنا نموده عطا شد و دیگر خرج برای سعدی متعلق
باین خانه نداشت فرمایند که چون بزرگی بسیار پر فرزیاد و چون قدر عده دهد بخدر میست و ماله صاحبه
مشتفقهه لذکر میشود و مخصوصه الده صاحبه مشتفقهه مکرر مخصوصه که هم شریعت در پرداخت
نمیباشد اند تعلیم اند بعد قدام لوازم عمومی داشت که شیوه متفقید نهادن سرا با اندرویست
معروف ای اعلی میگردند اند عرصه چهارراه بود که بدریافت کوائف خانگی میباشد اند و زنگنهه
سوانحی نخیر با دترصد که بخلاف ایام گذشته بچلوگی حالات سرفراز فرموده باشد که برعکس گرافی
کرد و چهار تھان سوی کاخ دو تھان سفید چهار غانه ابلاغ فدمست شده بجز در سیدش هر سیمه
عنایت فرمایند و تعمید نوشته و خواند و بخورد و ارایت علی باید فرمودن خان شهود که بغلان
او باش پوستگی نزد اوقات خیریز را بخان گذارد زیاده چه تصدعه دهد بخدر میست و ماله
لایخده بخانه الده ماجده مخصوصه مستوره که همچنان واقع بخش پرده عصمت است بلطفه
جنت که بعنای ما در ایست به اندر ته پامی ما در ایست به بعد گزارش آن داقب میوس بجز عیان
کلامی ناس و الا مشعر بطلب خرج جست و بکاری شادی نکتب بخورد و اسعاوت اطوار محبت
ورو و اسعاوت فرمود موجب عزت و انتیاز گشت ببلوغ شصت و پیه در حسب ارشاد مصوب فرمایند
مسته ترسیل یافت بنظر خواهد گذشت بوجیت ای اسلوب شادی نکتب بجهود شایسته نایند از
بلوغ دیگر ارسال خدمت خواهد شد پیوسته تا دستش او و دلت قدر بوسیل رقام شرک نایابی
سرپرند فرموده باشد که باعث عزت و انتیاز و احیان سرت زیاده استیلیات قبول با
بخدر میست عکس صاحبه مشتفقهه مکرر مخصوصه عده صاحبه مشتفقهه مکرر مخصوصه اند تعلیم
بعد گزارش استیلیات هر دفعه با درست شده و زیگار برآور عزیز از جان عبد الرحیم نزد
سواران حضنی قائم گردیده و هشتین دفعه رسیده عنصریت تعینی آن هم با پیش شهربیشود فاطمہ
جمع فرمایند وقتی وانگی بر مکان تعینی آنی سعی خرج سعادت اند و خدمت گرامی خواهند شد
دو مجموعات آینده اسلوب وزگار عزیز اقدر بیار محمد حم کلشی خواهند شد لزی اطلاع معروف

و هشت زیاده چه تقدیر بود که خدمت هم شیره کلان هم شیره صاحب شفقت و مکر سلامها اند تعالی و حجت پوشان مسجد و حجت غلیمین بانای سرخ یکی مردانه دیگری ناز را خواستند
لقد و چهارین پخته برخی و ده آثار رفعت را بارگردانده جهت هرون شادی نعمت پر خود را در حجت علی
محبوب حضرت الشدآدم ابلاغ خدمت شدگر بیهوده قدرت ایاقنت قبولیت خوار و اماکن از شب
فوازش کریمانه شفقت همیانه قشر لعنت قبول پوشید و در از اعطاف نخواهد شد پھر در رسیدن رسید
بهنگ قلم آزاد و مدام از عنایت نامحاجات سرفراز فرسوده باشد که ثمره زندگانی است زیاده چه
عنای از دنیا خدمت هم شیره صاحب شیره کلان پرده نشین مخدوع عزت محظوظ گزین
پرده خدمت هم شیره صاحب شفقت سلامها اند تعالی هندزوی مبلغ یکصد و دویست روپیه رسید
یقین که تهییه اسباب غروریات شادی کارخیز و روحشی پردازند حتی مقدور دقیقه از دنیا
طیاری شادی نمکو فرو بگذارند و تاریخ استقرار آن شیخخ نموده جنگ قلم آزاد که تا قریباً یام
شادی بخدمت رسیده شود زیاده فرمت و فراغت از کار و بار سرکار پیچ نوع صورت نمود
که پیش از زبست روز آمد هم شیخ خدمت چهار پھر و ز طلبیده خواه شد چنان نشو و که طیاری بعده
اجاب موقوف آمدن بمن بنده باشد زیاده تصمیع نفت بخدمت هم شیره کلان
هم شیره صاحب عالی قدر در راتب بجای ناد سلامها اند تعالی درین لاپک پرستار بعده ساله
بعض مبلغ یازده روپیه خریده برای خدمت هم شیره فرستاده شد در خدمت دارند و در تلاش
لذتگردیگرست اشار اند تعالی وقت هم شیره شدن آنهم خواه رسید خاطر شیره فرن جهیز است
با اوی نار پختگانه در تلاوت قرآن مجید خیرات برگات که وسیله نجات عینی و ذر نیمه لطف الہی
پرداخته باشد زیاده چه تصمیع دهد هم شیره زن بجانب شوهر صاحب بیشان لاپک
عائمهان سلام است بعد بجز و نیاز معروف با دسامی نامه مسنه هندزوی مبلغ یکصد و پیه برقان
ساهو کاره بگویی اس دو ذر مو د مبلغ نزکه را ز کان سطوح پھر و مول آن بزم جملان مبلغ چهل و پیه
بر قیان عقال بخجله قرض آنکه سایزه همیزه مبلغ چهار پیه با خود صاحب مبلغ چهل و پیه اغای خرید

پندرده و پیغمبر حی زیخانی امروز هوسکه مبار بر سریند و تحقیق اسباب استانی هم خود را تراز هر ضریب در
چون هر دو دارند و هر کیک فضل غذا عین در مسالگی رسیده همایش باید کیست اینست
که اگر شاگرد پیشه و دلیل خوبی باشد غیره را از دو دلایل پیشیزی از رسیده همید و از خرج مواجه باشد از تصریف که
بلع و تضاد رسیده صدر را پیچیده و تیرنوده در راه کامیک تشریف آفرینی فرمایند که از تهیه این نور و نر از
پایه نمایاده ادب رفته زان ریجانه شوهر علاقه دعوائی میباشد اینها توایع و لواحق لایک
سلام الدین تعالی و ابی شد دهنی ولت بعد عرض شیاز سحر و حسنه میدارد که امور خانه داری شکارت
شیری که متولسان را برق توکل گذشتند اوقات بسری خود برق معلوم داشتند از قرن
حلق امر کرم ناموسی شرم فزوده نه بقطع رحم و منع کرم اینچه احوال شد عهبان اطفال خود
میگذرد و اتفاق آن قل عذر و احتجاج است مردم فارغ البال علاوه آن قرض خواهان شان مرد سحر
چون مشکل خنثی حرلهه برداشته غور و پرداخت علاقه از واجبات و انتهی خبرگران باشد
یا همه ابستگان را پیش خود طلب کنند و الاروز حساب پیش خواهی جوابت یاده هم عرض نماید
آن خدمت هولو اصحاب مشتفه فخریان مولوی بشارط علیه صرا

حضرت نو ویسا خب من ییشان دوی بیشان بیشان
لایخشتاکن لایخشتاکن لایخشتاکن

تو لولی پیر احمد شفیع فیض رسان سرپاک مرلوی بشار تعالی صاحب سلام اللہ تعالیٰ بعد تمنای
دست بوسی و قدم گیری معرض با او از روز استقامت شکار پور و مجاورت و منادیت حضور
این هنر و مهارت مجهور پیچ و از خاطر در یام مقاطر و در افتاده شفقتی ای مقتضی آن نیست و در فتن
با ویه حرمان بخوبی خاطر باز نیایند گل حرف یاد و دوستیان از لوحه سینه محو فرمودند و الاتحریر
نمکات مسخری و تقدیمات باطنی کرد ام ساع آینده اگر حسب یادی بساحل نشیدن ای حرمان
منج بر شفقت بگذر و در از کر من باشد سه گل بگذر هم خاطر باک تو باک نیست غاشب
تیر و دل پر گذرنده زیاده خداوند عیفر زد بخدر دست حاجی صاحب
شفق شفیع حاجی صاحب شفیع مظلوم فرض ملامت تمنای موصلت و گویی
دلی نیز چنان که پیشتر ای عجیب مجرمه ویں عالم عورزان و بیانی زغلول قوان عنود و دست

مشهود تحقیق حاجی صاحب شفق مظہر فرض ملامت تمناہی موصلت شد
دلیل تحقیق کرد تیاری معتبر مجرمہ دلیل عالم عبور از ان دریایی زغال توان عنود و دستور

زدن چاہی مید وی کار آر ناچار از سوچ خیزان بحیره علیج با حل سلاست پاک شده بدم عالمی گراید
 انداخته کار از حرام است کان کجه به مقصود نگیرای و پس ماند همای هر یار نیکند از زند و زنگی کن که بخوبی
 دو راقع اگان که حج اکبر است از دست نمیدهند آن نقاده هر هر یار حیا لازم و نور دی لینز نیز
 از حکم اپاک شیدند و فرد کشید شتیال برینه قطع شکسته اگان ندو دن اگرچه در گذشت بیان مخصوص هم
 کشید اپاک کشید شتیانه از خاطر فرد نگواسته بدل قام مالات نیز هم قام تو دو انتیام هر فران فرموده
 نیاده بندگی دسلام نجیب دست میان صاحب قبل میان صاحب قبل فیض مرتب
 والانبرت مله اند تعلیمی گفاد غش آنای دیدار و آزر دی اور بار رسایی ای روزگار نکاشة
 تیز پایی خاصه قوم باز پیش کشیده بمنیان مرعاد جوانی است که رونگار در پار نواب نلک اقدار
 جاگیر پایه از دن اشمار انفاس حیات ستعارست که و دچره بمعی دن لاسخ آنحضرت بدست آمد
 سعادت خوش اساس است که خیر طلبکین روزگار قیام و زیروه بدولت دیدار خانقان لانوار
 دولت جاوید افزود زیاده لقصد عذر لدر نجیب دست صاحبزاده والا شان
 صاحبزاده والا شان عالی قدر بلند مکان سلاست لوه مشرق شرح شوق بخطان مکتب
 فدویت پرده بدم عالمی خود ری المعرض پر دخت که چشم دن اتفاق نشخ رفع تیرگی سیاهی بیند
 گردید و از پیشگاه همراهانی هنوز پر توپنداخت اگر عنایت شود زی سعادت دن خوش مژوی هیسن
 بوجه پر شاد قتل برداشت ارسال خدمت مشتبتگردشته باشد چون ایام عرس تربیت نیز خواه
 بحر نجیب دست مسیده و خیره سعادت خواهد اند و خست نیاده لقصد عمه حضور از ادبی و فتحم دوم
بطیقه و سلطنه نجیب دستی در مقدمه نسبت فخر نموده بمند
 مشغق هر یار که هضرتی تخلص ای سلاست بعد شرح شوق مواعصلت که مقصود بالذات محبت
 دوستی هم ایت سنت شهود رای یاد که چون بر شسته ارتبا طاب جا نهیں هنایش کشید هم ایت
 خلخی هم بگرد و دو دلخیز هم تویی نیست آن ایست که خور وار سعادت یاره ای فرنزی ای خلخی هم
 داده داده هم یکی میگذرد ای معمول بجایت ساخته کی ای شایخ دو دمان محبت ای امازدا و فرمایند که عقد

بیوک نظر نشیر خاص عالم گردانی داشت که شیر و بیکارش جواب پرسید که پس از این دستور
در درجه دل بیکاره استخیا و تقدیم نفت بحقائق و معارف آن کاه میان
عظیم شاه حقائق و معارف آن کاه میان محمد و عظیم شاه سلطان عالی بخشونت مصلحت
که بین افاضیت کشوف رای بادوپن آن سرچشم پنهانی غیض آنکه بخت اقامت ایشکار پوران افتخار
خودست حضور ایشکار دوست دسر افریزیره نوزادا مابسانه ندگانی این محور از اسلامی رو داد
له اوقات متعارف ایچپسان بسرپر نمای اشیرین آنرا دو را فتا دگان اپیش خود طلب را نمذکور جانی از از
در قلب افسرده آید که اسلوب عالمیت را شاید درین هر دشمن هر چه بجا طرف داده در دیده نیکو خواهد
از رقاب فسرده آید که اسلامیت را شاید درین هر دشمن هر چه بجا طرف داده در دیده نیکو خواهد
حصا بدل تو شسته زاره گزین گوشته همانی و کوششی شیر ادیتیکیانی حقائق آنکه همیان
عظیم شاه سلامت هر چند عافیت در وحدت هست انشا تمییزی کثیر اما اگر چندی بصورت
غیض نخسته قدم رنج فرمایند در از هم را می خواهند که این یار با استمار قدوسم نمیست لزوم
بی اختیار اند هر صورت که دست دهباشند صوبت قدام خایند در همیشه در لایع ندارند که عالم
مشتاق جمال است و جهانی آرزو مندوصالی یاوه چه بر طرز و و اسلامی بسیار است پنچ
میر محمد علی سعادت پناه و نجابت و شیخگاه میر محمد علی جیوله اللہ تعالی دریافت شد
که درین لار با وجود این بی اسبابی و می سرچنایی تبدیر شادی کا رخیر و ختر فضیله را داشت
و شهر فرنی ایچپ بعد عیید که عرصه عبیدیتی را پیش داردند فاطرا چیری رو داده که بچه صورتی دارند
انظرم خواهی افت چون بیده تعمیق ملاحظه رفت ایشان اوند که وقتی همیشگی می باشد
شاید در پر و ده تقدیر اسبابی شایسته همیان و اشته باشد که ایشان را ازان طلاع نباشد پس
و خصیوت انظر بخار غایه تقدیر و اشته فکر و تعلق غاطرا بخود راه نمیزند که رشیک در پانزده کان و کار ساز
یچارگان پاساگی سرخاهم این کل خواهند و نمیزند و که نه بیخت پناهیم خواهیم خواهیم
شیخوت نهاده شد و دستگاه شیخ خلوه اتفاق خیلی اند تعالی هنایت نامه خواهیم خواهیم خواهیم

سچ مالی آن شہریں پریشان فرستاده شد لازم کو شارعیہ اپنے بر قدر عناصریت نامہ بہذا موصوف سلام
و جواب آن تو پسندید و حوالو نام بیرون نہیں کہ بارے عمق تحریک ارادہ جناب حضور مصطفیٰ در خود ہم عرض کیلئے
کہ دم محبرت بمعطر خواہ گذرا نہیں دجواب آن از پیشگاہ حضور بنام پریشان خواہ آور زیادہ چھڑا رہ
پر شرعیت پناہ قاضی صاحب شرعیت پناہ فضیلت کے تکمیل میں ملاستہ
میر حبیب علی دروشن علی فیما بین معامل و معاملہ دارند و در برادری ابیب نافعیہ کے
جانبین تفصیلی نیافت امداد اہر دو صاحبان بخوبی میر مندوی قیم کے جانب احمدی الحکام نہ استہ
موجب فرمودہ کتاب دلخود شرعیت غایب صورتی کے وحی حق مکتوبی اور نشووند حق بحق دار عالم دو
الفصال فرمائند کہ بحسب شرعیت اطہر کے از صراحت استقیم قدم پر ون نخواہ خدا درستیو
ضمامی خدا و رسول و سنت نیادہ چہ بطریز و بجا فظا صاحب مشفوق حافظ
غلام حسیل از عرف حافظ کلمہ افظا صاحب مشفوق میر بابا یکتا ی
قرآن خواستہ حافظ غلام حسیل ای سلامت باشند اور اراق سپردہ ول در فراق آن خوش
چون اوراق خزانی پریشان اگر صحت آیت مجتبی طنز و اشته چندی نہالی خسال کام نہیں
ست عطشان حشتم جمال در نزد و راز اخلاص خواہ دشادخدا حمد و تقدیر کے ماہ صیام ہم نزدیک سنت
دل برای اتفاق عرآن شریف مخلوک شتیاق سنت اگر اتفاق رانتدزی د دلست شتاق رست
ٹوپ سنت غیر فطر جواب نیادہ ابراہم نفت پھر زاد صاحب میرزا کلمن دیک
تمند اور مزد صاحب مشفوق کر ضمامی خلصہ ان سلامت اللہ تعالیٰ بعد سلام و شفوق و شدیدیا
ملاقات مطالعہ نہیں کہ میر اپوز علیے و مهر علیے از برادران قوایی این خیر للہب اند چون بہر
پلکنی و بخارست اگر سبیعے مشفوق سر رشته چموداری و و فعدارے سے بدست شارعیہ
انتدہ نہایت حسان اگر کجا ایش نہایش در زمرة میران برادری باشد لنظر عایت دہیک
یوال صاحبان موصوف میزدیں کر دو نیادہ چہ صدائغ وہ پھر اور صاحب
مشفوق را وہ سچایی هستا جسیں کثیر حجا اور صاحب مشفوق سریا اشغال

لای همچو که زن بی خوشی ندارد و این را میگویند که زنی که

سلطان عالی خدمت حکومت پر گستاخ جهاد علی ای دراز و ستد علی ای بدر چشم بسیار باز برنام
 آن شفقت از سرکار با ناظم ملک مقرر و مخصوص گشته اش شد تعالی مرام حکومت شایسته قائم دارد
 و مخصوصیت لازم آنست که از ائمه داران پر گستاخ ذکور تعریض و مراجعت بیان نیاید که آن
 از حضور معاف سوای حال سرکار است ازین اشکار و اهمت باشد بلطفی خصوص حافظ محمد فاضل که
 یکی از عہدمندان و دوستداران خیر طلب اند رعایت بر حال شمارا لیه فایت احسان برخیزد
 مستصور امید که حافظ موصوف کل این فرقه مسائیش عذر لسان و ممنون آن حشیمه حسیان
 باشند زیاده چه تقدیم دهی به محبت اللہ تمام لا الہ سیدتا زاصم هر بان محبت لہیا
 لا الہ سیدتا زاصم سلیمان بعد شوق موصولت کثیر الملاحت کثرت عمر استوار و دوستداران اخلاص
 شمارت کشون خمیرا و وعده که تبریل صفة کان رفتہ شاید الیافی آن در پیش نهاده
 والا تیرقا است در زیر پاره نظر آن کمان نی شد خلافت در است بازی است درست
 و مخن پر و ازی و انبی صلاح و قاد عده نه بند و تاو عده آن بو فایپوند زیاده چه صد عذر
بخدمت مولوی صاحب مولوی نور الحق تو شسته فضائل آب
 فضیلت اکتساب مولوی نور الحق صاحب سلسلہ ائمۃ تعالیٰ محمد اکرم عالم از دست وزار
 تمنای خدمت دار و تحصیلش تعلیم طولات است در یافت شد که بسبب کثرت سبق طلب
 وقت فاخت نیست اگر با وجود کشمش قوت یک سبق شمارا لیه پیش خود مقرر غایسند
 باز منت بر دوستدار مستصور شمارا لیه از باعث جواز نه طبیعت و محنت مطالعه کنند
 لائق خدمت است البتہ در صورت اقبال این معنی نظر عناصرت بر مومی ائمہ دارند که تا خود
 ممنون شاکر خواهد شد زیاده چه بر طراز دمحجع سر بان دوستان
خلیفه ظهور اللہ حجحان آبادی خلیفه صاحب هر بان کرم فراسے
 دوستان خلیفه ظهور اللہ حجوان سلسلہ ائمۃ تعالیٰ هشتاد و دین هاعنان اختیار از دست
 برخوده اگر اتفاق افتاد برای دور نهاد ملاقات خود مسرور سازند بوجب است علی آن هر یان

سخنگخان مع حجت مغلیک فرش خی میرسد تمیت هر سه جفت ببلغ کیروپیه و
دولزو و آن قرار یافته بجمله ای مبلغ کیروپیه رسید باقی دو از ندوه ایه حواله مشارکه نمایند که بجهش در
رسانیده شود و گیرانچه فرایشات در خوراکین و دستدار باشد و قدرمه فرمایی فرمایند نهاده و انتهای تا
نمایش باشند نیاده نوشتن نیاده است پیر صاحب مشفق مهریان حافظ
سید فخرالله سنبه‌لی پیر صاحب مشفق مهریان که رفرازی من جاظه ای پیش ایش
جو سلمه ایش تعالی برجسب در خواسته مهریان سیپاره عجم نوشته شد بسبب احتیاط بست
آدم فرستاده نشد بعد القضاای عید سعید که عصمه قریب است مصوبت برخورد و احسان
خواهد رسید و رسانیدن اینجا سندق اینجا نباید آن مهریان است اگر درین ازدای رسیده
اعلی والا شکایت باقی است برگه وان ائمی رسیده تقاضه نمایند و مبلغ کیروپیه را تا کو از اسما
خود خردیه باید فرستاد تمیت آن از عقبه خواهد رسید زیاده چه نگارش رو دوچان مهریان
اخوان زاده محمد حسین خان خان مهریان اخوان زاده محمد حسین خان
سلامه اللہ تعالی یاد باد که در وقت ملاقات برگی و عده ارسال پوچشی رفتہ دست و عده
آن و مستدار عصای خود ندوه یکدست خشم برداه است موجب تعجب با وجود آمد فوت مردان
چوبستی بست نیامد و صورت عده هم رسال آن حمل بر تغافل و تساهل پیشان ندوه باز میگارد
که حجت ایش آدم سرکار رسیده ایش که چوبستی مذکور برجسب عده خود حواله نامبره نمایند که ساخته
خواهد رسانید درین مرتبه تبریل آن همال نزد و وال ائمی یا از عدم مردیت آن محبت پنا
خواهد داشت زیاده نگارش نزفت خان مهریان **حکیمی غلام مرتضی خان**
راهم پور بی خان مهریان **حکیمی غلام مرتضی خان** سلامه اللہ تعالی یا ایض اخوی میرام طیفنا
بر حسب از قائم اخوی مصوبت حکیمی خان سید طارم و رسالت اگر تبا ای گیر مطلوب باشد
این نهاده خانه خود را ندوه بقیه مان یز نکاشت چون فرمایی خیلی برث نیست فرستاده شد و شدیده با
گذاشته ای مصالح پسر سید غلبی بند زنگنه خضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم علیه السلام داشت اشتبا

دست تعلیم فرموده که رشان نه سفر در سیدن بوطیشین می‌محور راز و قدر اضطراب برگشید و فن طلاق را لامال
مستحبی نامه از هر گوشه نمایند می‌باخند و دشنهای خود را بعطفی که بعطفی کوشش کردند و می‌کشند لامال
چون کنند که دیره بروان دیده ارجاع پستی نگارید و حکم جالش اینکه سه خلیل رستم خود گویند همی فوایم دیده
که خود غدر خواهان هستند و کنم بچون کوشش با استفاده از خبر و حکمت اثر فخر و سیرت افزوده است لازم
که دیده غدر میان کشیده و رانیز بخوردیده ارجاع خود مسخر سازند زیارت و چون مختارش رو در قدر شاهزاده
بجانب نیز شمع فانوس عصمت نامه ایشان بحتم حرمت چهارت کریم باشد هنوز دیمایی مبلغ کشیده
می‌شند و هنوز شکایات می‌باشد و لذکار شاگرد پیش و دیویزی بان بعد می‌یافتد موافق خود
نالکان نه حدث دفینه برآورده که زر بجز و آواره از استدانته ایکی که می‌باشد است آمره که غاک مازگرد و لذت خیز
بو جوب و خل باید باز عده آن برای هنوز دی مبلغ کی صد و پیه دیگر فرستاده شد خواهد رسید ما را نه
در ماهه ایان باید رسانید تا لذکار بیدل نبوده بکار و بار خود هوشیار باشد که شتی از تعقید را دو
که بر دیویزی همه شب بیدار باشد و از احوال بجز و کل خانه نویان باشد که بوجوب مجمعی گرد و زیاده
چه بزرگار در همیزه شوهر خواسته ایان اهل خانه نویس یکانه هزار و نیاز چهارت زیر بی نیاز
باشد خطا خیریت رسیده خسون هست و دیر یافت که دید مرقوم بود که شاذی که خداوندی بر خود دارد
سعادت کشیش محمد در ویش که بخانه مظفر علی قرار یافته در پیش اسبابش از صدیکی و از بسیار از
صورت نه بسته و طرف ثانی مجوز شهر زیج الشانی بدر یافت همینی دامن خاطر گل کل مردانی جپید
صورت نشانیت که اسباب ایان در کار خانه مسبب اسباب همیا و موجود و نظر اسباب حق بجا
تعالی و داشته مضر طلب نباشد اینجاست همین بعد یک ماه مبلغ تخلواه پصول آورده همین مدد
همه اسباب بجهالت ای اسلئے نے سرانجام خواهد یافت اگر رست دیده و حکمت اشتبه باید خرید که همیزه
در کار خواهد شد و پسنه فوایان حللات باشند زیاده خیریت است که همراه میان و میشان
لا از بخشش را می‌خواهند اسباب ای نویس کمی کمی کرو و بسیار
لا از بخشش بخواهان لا از بخشش را می‌خواهند تعالی اخویت پناه نیزه صر علی و نیزه قادر علی

تَعْلَمُ الْكِتَابَ إِذَا دَرَأَهُ وَتَعْلَمُ الْحُكْمَ إِذَا دَرَأَهُ وَتَعْلَمُ الْجَنَاحَيْنَ إِذَا دَرَأَهُ وَتَعْلَمُ الْمُؤْمِنَاتِ إِذَا دَرَأَهُ وَتَعْلَمُ الْمُنْكَرَاتِ إِذَا دَرَأَهُ وَتَعْلَمُ الْمُنْكَرَاتِ إِذَا دَرَأَهُ وَتَعْلَمُ الْمُنْكَرَاتِ إِذَا دَرَأَهُ وَتَعْلَمُ الْمُنْكَرَاتِ إِذَا دَرَأَهُ

از انسان گذشت سوچ موند یا بجهولی خضر و پر تعلق نظام پرداز جهود شنیخ خ دارند چون پیش از
کچری گردید که از اصلیاتی تعلق آن هم رسان شنیدند بجمل سرت اینجا مکس کام را نه
در آینه خیال پرند از حندر و زجست اصلیاتی واضح خود آمد و فست کچری دارند چون بیان
مشایع اینجا داشتم و ام در سر کار رسیدند زردهی راجحی و اصلیاتی صوی اینجا هاست که در هست
سازند و صورت در حق کار سر کار است نیاده چون رسیدند پریوان پرگره پرسی ملے
کرو روحی دیوان صاحب هم ربان که فرمای غیر ربان سلامت خست دلوانه
پرگنه بری باید اینبار که باشکران آن که حق تعالی آن هم ربان را بر غرباً منع شرق اسلام طاگ و زند
سلطان کارشان برخود و اندیسا داد و گیرش فایجار خود و حیران و سرگردان اندکی نمی پرسد که سند
دچون گردید **ترکی بشنوی** ناله داد خواه **بکیوان** زدی کل خواجاه به خدا را با خود نمایند
این همه غای عطا می افهیم و مخلوقش را راضی شاکر دارند **دو باد او** گزیدگی بحضرت شاه
سوم هر آنست در وحی گند ملطافت بگاه + ندانک در کار خویش بی پر و لاز در ویش دولت عکار و کار
اعتبار ای ایام و زبریکی و فردایز دیگری صحصر عه مراعات صد کن برای بی کی + نیاره چو
بخلاف دیگر هم ربان دوستان و وسی **آگاه حافظ طائف** پیش از قدر

مخاصل فکر از اخلاصی دار سلامت ایامی که در تصفیه پریه کلام اسد رفت در یافته گردید باعث قرآن
آنوز در فریض مشتریان بست گفتارش سخن پردازی دیوان دزادی و گردارش و بیان
حیله سازی رو بدل امش حمل اح آمیز و در غیبیت پیامش فساو ایگر تر اینوز رسیدن چهار
الفصال نیافرند ای ایش تعالی بشر طایفیت در صورت شجاعش بست مشتری و گیر خواهد بر فست
نمایم جمع داشته بیانع بدیهی امش موجود دهیا و از ندیه بگاه که بصل اح خواه آمد تفاوت افضل بین خان بر
زیاره چو بعلم پریهار ولنواز که در فرا فتش دل از دست رفته دست

بلیم رسید جانم تو پیا که زنده مانم + پس از اینکه من چه کار خواهی آمد + مان من جانان من
شاه من سلطان من سلامت صد فی میده این همیز ای ای جانیار در زبانش آن پرگرمیار و شب گشتیان

لیدار استاره شماره از حکمه نلام صالح جمالی شیرین مقاله بجام این تشكیل کام مرید و محبت عزیزانی
و حیات بیار وانی هست الایمان قطعه دار گو شد قلب بجوان خیته و خشپم زدن چیزی که کشکی عشق
دارند گذاشت بر نیسان همچنانزه گزینی ای بزرگ خواهی آمر بونیاده میاقت گفتگو ندارد و اسلام
بد وستی در شکایت عذر مسی خطا خال دستی بستان که آخر آن بیار آبرو +
نشاند شمشی بغلن که این ایش خوار آرد به مشقعا کردم کرم فراسلامت و دره وستی در میزه دل
فشارند چ از آب پاشی اینها را قلام هزار ایستادن چه بدر آرد و چاه باید که تا شاخ و گوش تازگی یابد
در صوت فراموشی ببی آبی سیکوشی چنین باید تا پرسبریش علیل نماید از دیر گذشت شکایت حمال
بردوش نگر دیده حل آن چه توان کرد اگر مرقا غافل و استالم فرد آرد در بیار وستی منجست
و اگر بر فراموشی نشاند اینهم محبت هنوزی ناسو ع پس درینهوت تغییر نماید این پس در
بیار گوش کوچم الامه بیاد فراموش نماید و چه بطر از دشمن سار معنی آنکه ایکر کریم
سلسله بیانی سخن سازاد و سث نهاد اسلامت ره لغزو فرانه تیر آنگ در سافت شرح شوق
پایی لانگ نایار ازین داده بکنار بوده در عالم چادرست که تیر سخن آیا باج رسانیدن و پیکانش
ملحاه و شتر کار سرسری نتوان و ناست تلاشی معاش بوسه بپیام نیست که از نویش کام بان شیرین
نه لب و هان نمکین ملخی عینی حشرت زو تاسفت افزایی روزگار رسابی روزگار عشق و کسر شده ندا
گردگار پیشگان دیگر تیر مجاہش پیکان بخود برد از جابر تحریر علاج شان بیرون از بیان
در خشم آنان بی دریان در صورت وجود روزگار قدم پیش بخی افتاد رسپ تلاش نه بان بی عینی اگر
ایند بجهه بردارند و گزینایند و بروند زیاده خیره محبت ملش سر محمد علی داعم
ستگش اخلاص شعار اسلامت عبارت آنرا فی نواپی دوارانی سمت که شاهان این منج بسز
آنچه بیچ تسلیم نمایند چه بگزینند سخنی ایسته کاردست بسته دست بیانگان نگرایسته ایشان
ناکسر را و نعیمی بنام کرد و سوای پیشین اهد آشیان بیندی را بی محکم باید هر که بهشت زسد
آخون بندی لفاظش کل رو با تحویل است آیند چنین بیلید که در مرد مرد ایشان این فن خجالت

بیلی لفاظ داده ایشان این بیلند، ای ایشان طبعه ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان

چشمید و نویز خود را از رو تا سعی مراد دماغ کنده گردانید و فاطمه بان چون محل خندان بجهنمده در آمد
با غبار حیثیتی بآرایه فضل خود سرپر و خندان را شسته قیام آن تل قیام هم پر بکان راسته در
داراد و پیوسته بین دو پیر و دخلاء رئیس استان را به باصنایی شروع کی دولت مشاوانی فرعان را شسته
کارروزی عالمیان گردانید و بمنه رکمال کرده تهدیت شادی خدمت فرزند ندر وستی
دستیگان را بجهت شلان من ملاست بعد از شیاق ملاقات کرد این طبقه ایشان شش لشتن
مطالعه باد در ساعتی که فاطمه زینه خیالات تفکرات بخیو بود و دل بر دولت انساط موعود شتمان یافت
که شادی خدمت بر خود دار سعادت طوار عهد کلام که سمعت اسلام و طریقہ دار اسلام است در او آن جمیع
صورتی است ل در سری از شاطی کرد و داد از شرح و سلطان قلم ببردن و افزون مدت پیاکه خسرو عنان
حجام بخوبی بر مراد و تقدار زور آسود و اهل صلح را بفراغت و میری پیشی هنود الشد تعالی یا شتمان و دکر علی
سرور گرداناد زیاده چه تهدیت خدمت پر کشنه بخان همراهان علام سرسویان
غالصا بحیثیت مهریان کرم فرمایی دوستانه علماء شد تعالی یاری قوت بجهت رخت کرد و خلیعه ذرف
سری ادجتی چه کشاست سمع شد که خدمت پر کشنه رجحا از رسکار بنام آن همراهان فرار یافت
بلکه کارندیهای ایشان به پر کشنه نذکور فته بخار و بار مرحو عده خود پرداختند و نذر و شکیش خیانی محمل
عامل است برگفتند بحیره دستی این نویز فاطمه نظر بحدی سرت اند و خوب که در امامکه سخن خوبی گنجید
سپار که همایویگان بهار و فروردین مراقب خدمات افزول شواهدیان که هماره بخوبی خدمات سرور
ثوده باشد که بوجنگی رسیدگی بیست و لازم متصور نزیاده خیریت است تهدیت خدمت
سالاری نیپهاری سخا انصاص این شفعت غلام اصحاب شفعت همراهان محمد کاظم خان چیزی
سلامه مدد تعالی در نیولایی بنشاشت نمایی اخبار فرحت آثار رسید که خدمت سالاری چیزی
از خصوصی همارا بجهه بناهه بیشتر نمی شفعت قرار یافت والوش بنام شیخ غلام احمد مشور غانه همراه
گشته و همانچه بحال آن تقدیم جسب خوبی آن همراهان بسیار همراهان اند چنانچه همراه
کتابخانی مذهب غیره تشریعنی آرزویان نویز بحسب بسیار از اینکه برو بالشید و از این شکل باز پیش

کے ہم

کو حشمت و دوستانگاہی بروئی بخادی نمایدہ اہل شریعت کو غم اندر رہا پس وزیر گلگرد فرقہ دارالمقاومت جمعت
و دینی شاستراز جہاں پر خاست و دینی سرست از عالیان وی بر تائید عدویں وزیر ہائی ماعنی فراخبر
و اقمعہ ہائی اہل فناز آن بھجاتے نہانہ سموع شد خاطر فرود گرواب غم و ہم گردیو شادی این جہاں
خال غامی است و غم جہاں جہاں زیباعی و حودز پی بھلا بیگ و دیم پی پروردگلی بروئی
آتش دیم پی گفت کوچ کر وہ ترا میں نہ گفت کوچ درین جہن وہی خندیم جو آخر الامر بسیگر کا پیدائش آن
بزمی اپنی صابر دشائیں زیادہ چہ د اسلام و راقعہت پیر پر و سے
نگارش فوت محربان من کرم فرمائی من سلامت خبر واقعہ جانکاہ پر پر گوار
آن بھانز روزگار دوستان را در چاہ غم انداخت مجبا نہ اوزن داں الہم مجبوں ساخت حیات
سکنیت همات گردید و زندگانی کیمی قتادہ از نیات روز و حشمت شوی چھوست د دین اذن فالقہ
زندگانی بیس و روس پی بعد غم جانکاہ نکشاد چھوپیل در دبر دل را نکشاد بھوپون را
منازل خدوث د اسکان دین شاہ را در پیش است بجز صبر و شکریا ای چارہ نمایدہ بصیرگرایند
رس ایدل ہبتو باش بآفات روزگار پیکیشو و بصیر برای ایشان ہم را بسر
پیش گیرید و کر صبر حکم بیان دل بستہ بھا تھ در د و آن ساقی کل بقدریا د نمایند زیادہ
چنگارش رو د راقعہت الہدہ بروست ار قام رفت رس پیر گرد و دن
روز شب لمر صدای ماتم است بھم فراوان در د افزوں اندر دشادی کم است پی محب پیرا
دوست بآصف اسلامت ناد بار دست ایڑی نیاں شاد وہ فریانیں حملہ نہ شاندہ باستلاح صبر
و واقعہ جانکاہ کہ دالدہ مایدہ آن محربان ازین سرای فانی خست تعالیٰ بیست د دن غم
سفا قیمت بر سینہ ایشان بخاد دوستان را اب سر شک از گزشت محبا نہ اب طوفان غم در د
و نیانہ جای شادیست دن محل سکونت آہلوی بل سرائی سست شب گذران و سینہ ایست
بر دم روان فلکی دہبود از جہاں برو داشتہ انداہیں جہاں را در گردش پیش ووزان خستہ اند
اک طین غم د آن غم است کہ ان غلط افراد شو دو این مان تم خاں مان تم است کہ از دعا فرار دو سکنیں حمال

۹۳۷
۱۰۰۰

نظر بی شایی بین مکان کن ران اشته هر دم بر رضای آنی صابر و شاگرد پیش مانده ها را بدلاری دیجی
تسلیم خواهی بود و از هزار ز دفعه سوم اطمینان او نیز بود و عزم من المقدار
از جان بهتر افتخار آهندگان فتح جنگ برادر عزیز القدر بجانب بر بعایت
باشد بعد شوق ملاقات بخت آیات مطلعه با و قبل زین برای خبرید اس نیز شسته بودند هر چند
درینجی تلاش نموده بسیار بچون خیال آن خانچل بود درینجا لاسوداگران و لراسان سپ از
هروار آورده اند بخمله آن یک راس اس سپ همند با عصا درست از قدم حیث هر چند عصا محبوب
دیگر است بقیه و صد و پیه قرار یافتد چاک سوار از اطبلیه ملاحظه کرد اند و تیشان استفسار کرد که چند
با یار خرید گفته کرد در بالیست لزو و صدر و پیه کنم قیمت اگر باز وه بست رو پیه یک زار و همان نیافع است غلب
و وقت تصفیه قیمت پانزده رو پیه کنم شود و در تھیوت اگر ببلغ قیمت آن رسال از خریده فرستاد
شو و اشار اند تعالی و زواری خوش خواهد کرد درین مر هر چه صلاح باشد بزرگار ندز یا وه تکانه
چه بپراور خود مگارش رفت عزیز القدر اگر امی مشاشنیه شد که زراعت هوضوع
جذب پور سقیم است لازم که مساحت هوضوع نمکور بر بعایت سازند و سالم دلسا اس اسیان بقید ز
کایند چنان نشو و که در صورت سختی مساحت کنکنسته عایا فراری شود و آسیده دیه و میلان گرد و در
بعایت ملیا دمی ضع بذکوست هر کی را خوشنده ارضی دارند و اس امی نادار و بمقدار را تخصم
و تکاوی هست گیرید که در افزونی چیزی تر دیگان کو شند و گویند امی مساحتی دنیا که در خانل پور گزینیه شسته
ما برور ابد لهاری و همالت آورده در موضع خود آباد سازند و اگر تردد و درز و بحیان بزرگار ندز کرد و
از سرکار فرستاده شود و غصل باید بخاشرت زیاده چه بپراور عزیز القدر قلمی شد عزیزین
خوزی از جان چون مطر بیهی زیول از رفان فغان نیز حق تهمت خوش شخصی گرفتار شده و هر کنون بدرسته
شار الیه نابست نشود لازم که بیهی و صفارش و مخلصی جومی ایمه بقدر خود در بلغ ندارند
سی بپراحت همساگان کردن خوش است پیشنهاد گوش از برای خواب چشم افسانه ها پیکارهای
او درین مقدار بجز و دارند که خانه کو شخی متین امین است و گاهی از شکار ایه این قسم حرکت

بخطه سیاره بخواهانش فیلیک فی خود گرفتار شد که از قطع نظر هر رعایت حق بگذر نفع هماید و نفع ضر
آفی سی اند ثواب مخدوش تحقیق و ثابت است به صورت سی پسر زیاده هر چیز از این برای
ارقام پنجه فست و آوریان برای گرامی قدر محظوظ باشد سرتانمه سر و راز امشاعر طلب خرج
رسول خطاب کرد وید برگوالف ندر رجایان کیا هی فست صورتش نیست که برای تخریه ایجا نسب
با همه وزران حضوری به پرگنات شده هر قدر که زر وصول پیش و خرج روز مردمی آید اند خرج و فنا
منیکند که بایشان فرستاده شود و اشاره اسد تعالی عقیقیت دست حسابی باقی خرج بوجه حسن نیستاد
خواهد شد خلاصه نموده از بخارش که غیر بخار است خود سر نموده باشد زیاده چند نویسید به پرداز عزیز
عزیز رجایان برای عزیز اقدر بهتر رجایان بحفظ و حمایت ایزد منان باشد بعد شنیاق ملاقات
که هر کس زندگانی از مرد ایشان دران متصور شود خیبر نماید و دسته کانگذشته میری همه دار مرسول ایشان
رسیده و قلم و سی صفحه خاطر کشید تا بیر قلم قرآن شریعت پیش نماید خاطر است وقت آمدن خود و دسته
دیگر همین قسم همراه باید آورده و از تجلیع بخانیز سر و پاید ساخت زیاده پهلو طرز و گلزار می‌گردید
الف خان رنگارش رفت عزیز اقدر گرامی نشانه خان بعافیت باشد سرت
بجست اتحاده هندوی بلخ بست روپیده بر قطعه مرسول ایشان رسید سرت باعث گشت بلخ نذکور از
دکان ہو وصولی در و بخانه ایشان رسانیده شد باید طلاق بقلم آمد و آنکه در قدره رسیدن برخوردار
فیض علی بالکشور است تقاضاشت شاهزاده بدرسته مولوی حسن صاحب نزد جعفر علی مرقوم قلم و سی قلم
دیافت گردید صورتش نیست که برخوردار نذکور بخوش خشک عزیز دشاست خود بی طلاق و بی خست
برخاسته رفت و جمله اخبار نو دکه بکدام حالت ایشان گرفته اکنون از خط ایشان علوم گردید که مکان خود را
از خود خیر محصل است و همراه اوست و گردش قدرت دکه بکسریک دانزگر و رانی فهمید و ساعی تحصیل علم گردیده
فهم او ایشان نیک بخت دارد غیر غایب نداود و در این اینصورت باز نذکر والدین موی ایشان مفارقت
آن شکمین می‌دانی دار نمکه در پیان بخانی آینه زیاده چه بخکار دل پصر نزد چکر نمید و خشم پم احت
چال فریبکم برآورده اقبال عزیز ناشیه حامد افعال کرنی حمایت ایزد سعال نیشد بعد دعوات

لئے پڑھنے کا سامان ملادہ تھی اور فلم کو نیک دیکھا جائے۔

تلقی حکم و حیات نخستین با اوصالی عالم است که در دنیو لا دین رکار ناخواست که نفعه موجب حکم فکر بندگان علی الک است
در مردم سوارانی دیگار است لمند این نگار دکه اسپ سند در سنگ نکند بخانه ایستاده و اندیزه با غریب ایشانه
سر شده تذکری قائم نمایند و گز نگاه داشت فرقه سپاه امروز باز است مبلغ از اقبال قرض کشیده و داده
و گز خود بیان خرساند که بفضل مفضل حقیقی بعد درست مدل این روز سعادت اند و زن بطریمده و تخفی
تفاصل نه و دانیجا نسبت هم در حضور رسول جواب پچار اسمی در پیش از و اشاره الله تعالی آنهم صورت
خواهد بست پیوسته از سکرده است آنجا نویسان باشد زیاده چه قبل آید به بزر خود و از سعادت
اطوار فوشنده بزر خود و از خشم بخت چکنوز و صبر عجایست باشد مبلغ پیام و پیغمبر و پیغمبر و دو حلقة کمان
فرمایاد و دو دوسته تیر خانی از خاک نهاده محبوب دم سرکار و صول آی در درست را باعث گشت از
باره باورت این ترخده پیش قدم است حلقه کمان گردیده و دنیو لا بخانه از مردم خان شادی کار خود را
بزرگش نهاده آینده مقرر گشت اگر به بناه شادی سعی خرج خصصت یکم اه ملکی دارد آن میتواند بازند
نایابت خسوس است که مشارای هم اسد وار دیدار است در صورت توافت و عدم خصصت از جواب
دست نکشند و بزر خود و در سعادت مدار را واند سازند که بعد از اغراق شادی باز خواهد بود پیاده چه طراز و
چه پر خود و از اقبال آثار نگهارش رفت نور دیده اقبال جهواره شاد کام باشد
شندید شد که تباشی جست نا اهوار دل بردار از شعار شرف و نجاح آن مصلی معلم و متن خطا باشد شده اند
در تکنیکی با کمیایی نکشید آنرا که از افعال پوچ است گردیده جست او باش را وست داشته
از دولت پایدار محجا درست اختیار محروم نماید این کار وست تعابن برندگان گزیدن و حرمت
بر فست و مخصوصیت اگر قسمت یار است آینده راقمه باشد در باه راست آیند که بیزوز و قیمت فست
والا جایش دل از ابابل فضیلت قابلیت خواهد شد زیاده محتوا از بزر خود و از اقبال آثار
فکمی شد را بزر خود را که نگار دولت ها از حفظ و حفایت ایز و داده باشد تباشی در نگار نا ایشانی احمد
لا اهل و زبان است که شخصی و میز را می رعکم و قضا مستغایی شد که مبلغ شصت روپیه ای خیانت بد
دولت خانی اجلالی داشت و کاغذ سند تسلیم مشارایه بدت خود وار و چون دلالت خیالی داشت

بوجحسن دشنه بوده است هر چند فهمائیده نشد که دولت خان مرزو بر حملت گردشان فلاک فی دوت
سنت دولت فرا غفت اشاره به بیانی مبدل گشتند زنگار و کادوناید دولت نامه در فوج اثر نکرد
آخر شستند بجهنمی شذیقاً پاره حکم حکیم خسیار الدین و عصیان شریعت پناه مقدمه موقنی الیه بصفت
تصفیه یافت تو را داشتند ناه نموده در احتسابی اشاره لازماً گران این قرض بمنکر کش
ساز و زیاده چه بزنانه دیه برخوردار اقبال منذر شگار سه قریت خود را قابله نموده کام
باشد اینچه بعید بنتی است که آن ساعت منذر با وجود فراغت بیان طبق بی آنکه باشی انبه ملائمه شود را
لکه نوک دیده نمی بروان شان بخت نجاست بخت ایشان مخصوص نیست هر عال اگر و هر بری طایع
خوس خود را هیگانی دپیش گرفته روانه لکه نو شده آری چه پیش آمد که در اینجا رسیده بروکله خیقت
پرواخت که بحسب اتفاق آب خوش بلکه نو رسیدم در بجا تحسیل علم سیکن و بخیریت هنر دهنده با
خاطر جمع نموده و هنوز نمی خواهد حاضر حادثه نادانی سنت تحریر را نبوشت و خواند و حصول علم سامی در گرم
چند بی هدایجا استقاد است باشد و الارز نادانی خود مقرر بوده اراده این مخصوص باید ساخت که ول والدن در
مساهمت ایشان طلاق بخواهد و زیاده چه بر طازه دیه برخوردار ساعات محتملی قربانی
برخوردار ساعات محتملی هیر قربانی بعایست باشد چون علم و فعل شخصیت ایشان سنت مخصوص
ایشان شرافت شرف و بخیا قطع تظرف اهیت قابلیت چه عیش شرفی باقی دارد تو قردرین زمان
همان تو اند بو و در نمیتوت لازم که مطابق کتب دریج و بین هر روزه شوار خود داشد و دل را حصول
این دولت بی بدل بحالی نمی بند و ای ایست حضرت پیر بیگ ملکیان سنت و زمینی مستعد آنها بوده
وقت را زیگان نباید داد باقی اختیار بایست یاده خیریت پیر خوردار آلمین ساعات
ایشان محمد شاه خان برخوردار بکنیز غریز ساعات ایشان محمد شاه خان بعایست باشد
و بیز است که گاهی این بخارش و کله خیریت و سلام و پیغام ندادند نمی بند و از فروگش است ادب علم و دین
مزد ایست خواند و کار قلم رسیده در صورت تصدیق این مقالع حق ایشان هم قائل است
که آئینه را رسیدی همچو کشیده ببخارش خیریت ایجات هم در نموده باشند که بوجسب همچو ایشان است

و خرسندی خانی بعده عینی رسید و تجھیل علم و حق خطا و سخوه که زیور اسنان است ساعی و گردم شد
زیاده و فتیا که بیست چهار خور و از تلمیذ پر تکمیر نکاشته بر خور و از جان هم را بخش حماست
ایز و بربه را باشد گوش زدگر دیگران فوج پیش در شب تجھیل علم و حق خطا شبانه روز و مراحت سوو
که جان آبروی انسانست بقلا و ذرع طالع و به برقی فضیل آنی بجان سیکوند و محبت باصلح اعلاء و روان
قابل بیدارند و باشر صحبت بمالیان طبیعت اغب و بلهل بعد است الحق مصباح صحبت نیکان
نیکان سودمند و لازم که بهترین چهار تجھیل علم و حق خطا خطر را خرسند و دل را مرد و خود را بشد
الله تعالیٰ بعمر صد و دو دلت از دیوار رسانا و زیاده بیش چهار خور و تلمیذ سعادت پدری
بر خور و اکامگار سعادت آثار بزیر سایه سایه بیان طفت آنی باشد از از دیگر اتفاق روانگانی بیشان
بر ام پورا قاده دل بخوبی رواوه اوقات عزیز را بلای ای سیگزراشند و بازی گنجفه را بین کتاب سید از د
و کاری بسیار شر خیریت پرداختند عدم بگارش عل لایت لایت بپارازیها وار و ال از کار نیک دل پرداز
آنچه عینها از فاعل طبعی است آخرش سود آن زیان است لفع آن لقصان باز چون وقت از د
رفته تا سقف خود را حضرت بردن سودندار و اگر بروشد از ای سعادت کوشی الادین غفلت دست
حالی و آنکه هست باقی فتح از دزیاده چه تلمیذ سعادت پیرایی جهان بخش ای ای
بر خور و اسعادت پیرایی جهان بخش ای مخنوظ باد چند یاه است که لفظ انشا ای قیاش شارع نزد شده
معلوم نیست که مشکلی خانه در جوانی است پی است یا عن الشن نسبت بستی عرق نوست بدست
لازم که بشبدیز فاعله را بپارازیانه اتمانی در میدان قطعه عین لایت داده این همین پسر بند و بمعنی دست
نکشید بسیار شعل لایت سود و رسانی از دزیاده پو ایز چهار خور و تلمیذ سعادت آمان
موهمن لعل فخر دیده اقبال ال از سوین بعل مخنوظ باشد چون ایشان بخار و بادر پرگره سلیم پور
سلطه شدند خاطر بغايت سود و شد او تعالیٰ جهیت روز بروز کناد چنگی خان یکی از دوستان
و سوستان خود است نزو ایشان میرسد لازم که مشهد ایه را در زمرة پیاده های سرکار نوکر و شاهزاده
پیش خود وارند که همیزه و کارگردانی سمت بالغ من التقدیر روزگران سکار بقدر تعهد او شده باشند

سهم

وزیاده گنجائش نباشد و سکت چشمی برده ناغذ نباشد که بوجوتو می‌بیند از همین خود اوقات استعاره خود
نسر بر داشتنی حرفه حکایت بیان نیارند زیاده چه نویسید پر خوردار گزی قدر غلام حیدر
بر خوردار گزی قدر غلام حیدر بحفظ آنها شنید بعد وعینه واقعه ترقیات عمر رحیمات مطالعه پاد عرب خدا شناخت
خدمت اخوی میرمام علی صاحب محجبه حنفی فاطم رسانیده شد ناگردد جوابش آن در و بایشان
رسیده باشد و حفظ آنچنان بقید فراش نقل نشانه متحب برستان بنام آن گرامی قدر رفته شاید
که گرامی ناس که ناصر و ایشان است هم ایمای رفتہ باشد اگر از امورات دنیوی فراغت ناچال
آن سعادت آمال است کاغذ در وشنای خردیه فرستاده شو و منتظر جواب زیاده خیریت پر خوردار
والامیر سعادت آمال بجهاد عمل مردمک میده سعادت اقبال بجهاد عمل بحفظ ایشان
باشد بعد از دنیا از دنیا و بفرزی مطالعه نمایند چون ایشان اراده صلاح مسودات از خواجه
دارند ولی صلاح اگر پس بکثرت برق و صلاح هنقدر فراخت ندارد که بصلاح خود پردازد و با صلاح
میگران چه رسید لایکن چون بعلت مملأجست خاطر ایشان عزیز تر اگر کاهه گاهی کجا تصلیح آمینه بدل
آن بر خوردار و دست خواهد کشید صلاح آنکه نی تماش این خانه را غانمه خود دانسته اراده نمینی ستمد و از ده
در مشق شبانه روز ساعی و سرگرم ناشد زیاده چه بر طرز دمپه صدر تحسین لایه چه سین
نگارش فرم لایه رسیدن فرمان مسد تحسین لایه چه سین محفوظ باشد بفضل مفضل حقیقت
ایشان بر شنید حکومت دویوانی صاحب انتیاری تعلقه نوابی گنج نشکن کشند لازم که بشاده ات
و دیگر شرفا حتی مقدم در درستگوی مردم بیرون نشوند و دست تقدیم متولسان و مستعلقان ایشان
بر غرباد را نشود خصوص بسادات قصبه سنبه که ساکین و سیف زبان انداز چکمی و مکلفین سادات
خصوص اندی از بیانات سلامت زفته ملی اخضوص آنکه واران موضع سجولیه دومند یا خضری
از مستعلقان برادران اینچنان بذاته در حق مشا الیهم راییت و حق گزاری خواهد فرمت
هم در باب اینچنان تصور نمایند پرسته دنیا خیهان گرفته باشد زیاده چه بر خوردار تکمیند عزیز
سعادت سخادرام پرشا و شرکه شجره مراد رام پرشا و مخنو نداشند بعد دنیا از دنیا و

فواید علی العه با دملقه کان نوکار ساخت استاد ارسال آن برخوردار و مین گیرد و از هزار
 خود و پیشوای رسانیده بگان پر کارگر وار که گوشته خاطر را شک بهار گرد و میند عاد آنها و چون کاخ شاه
 استاد اول هر یک گذشت باشد بدست زمی خود دست کشی تگ حشیبی است در دشنه ختم محبت در دلها
 دو ایند گنجای خود دل اهل دلان نمودن **۵** هر که شد محروم دل در حرم یار باندیده دانکه
 این کار نموده است در آن کار باندیده لازم که همین آینه فرانخ دل و کشاده بیشانی باید شد اگر تو
 فرانخ دستی است زیاده چه بر بگارد هم گشیبه عزیزه خروجی بگارش فرت هم شیوه عزیزه چه فرض
 بعافیت باشد مبلغ ده روپیه برای خیچ صدریات ایشان فرستاده شد خواهد رسید وقت رسیده
 رسیدش بر بگارند و خاطر محبت سابق خوانی و اطاعت ملائی سرور دارند یعنی این هم جلد رسیده
 خاطر جمع دارند و تلاوت قرآن شریف را حرثه جان پندارند در دل ای اهل تلاوت قرآن مجید را ند
 و نویسان حالات باشند په شیوه عزیزه بگارش فرت هم شیوه عزیزه از جان برگزیده
 شاد کام باشند برخوردار حرم علی در گهینه سدقه است می دارند و بدستور اول در درجه بحالی
 مشغول اند و با گیریم بقدر گذران از پارچه اوانان هرگز کشته از جهانست خور دار تفکر و خطر از خاطر گذشت
 بتفقید بگارش فته که در طلب علی اسباب بحیث است هم از سر کار پیدا کنند که در جدیت و قوت
 شرفایوسیه املاک است چون برخورد از سلیمان شعار بگار و بانخود می شناسد سایعی هر دو کاخ خواهد
 زیاده چه بر طراز دیه برخورداری نورشیمی صدیمه بگارش فرت نورشیمی حس عای
 بمحابی ایزوی باشند یک جلد قرآن مجید بخط لا ہوری بهدیه مبلغ بست و خود پیه جرس سما
 آن نورشیم بدرست آورده جهت تلاوت ایشان فرستاده شد خواهد رسید غلکت بطال و آن
 سرور بوده تلاوت شبانه روز باشند ختم و نزل ناغه باشد که بوجب سعادت بیرون اهل سلام
 چیز است و پوسته نویسان حالات باشند زیاده بگارش فرت په برخورد از
 نورشیمی قلم شد برخورداری نورشیمی بعافیت باشند بعد عای بحد رازی و دیده
 بوسی مطالعه نمایند و شنیده شد که تجویش ایزوی ختم قرآن شریف نمودند و مشیعی و حنفیه بسیار

خانم خوارق قرآنی بهره از داشتن میراث از دوستی های پیشین که درین امری درین میان مدارند و اینجا نسب عنقریب سیده شادی نشریه و روح حسن عینیای فصل علم جمع و کاشتة در تلاوت قرآن در حق خطا قرآنی تغافل اهمان ناید که عین خوشی جواہر است با این مشهود آنکه بقدر یک میپاره تلاوت نزدیک باشد زیاده عمر دسته از باد بد و سیمی تکارش رفت محبت ای دوست دل بعافیت باشد کیک علم قابل آنخوند باطن که در خطوط استعداد خوشنوین در کتاب فی رسوده نویسی یکندور مرائب تعلیم برخورداران فائی شاخص تلاش تمام و مخصوص کمال بهره از نیده همراه خود آنزو شوچب ما بهره حسب قابلیت و معلم قرار خواهد بیان دارد و قاتق خودست و غاطر جوی آنخوند و صوف و قیقه فروگه اشت خواهد شد و دصورت تعالیم برخورداران کتاب خوانی و رسوده و ای طلاقانی خدمتی که شایان تادا و افطلی قدر را بیند لطیهو خواهد نیاده چه قلم آید چه و سیمی تکارش رفت ملامه و دستان غزلالقد پایزید خان بعافیت باشد و بیافت شد که شیخه تایی نیشکر موضع رام نگریسب خشکی و بی آبی خشک میشود در برپا و میر دلایم که کهنه نکله کو درم کشاده بجز دران داده بند نیشکر آب بند بزمیکی از دیا آب سدنگ کند اینده از دریا رسانند و بحایی که آب ریالیا قافت سالی ندار و پیاوه ها کند اینده و آب باید داد چنان نشو و که بسبی آبی نیشکر برپا در دیپوگر نوشته شد رسوده صفات محمد حیات مخدو خواشد چون کادر بار شادی می پیش خود را درینجا رسانند و داشتار چنین پیشاندی و بست اثاث شکر ضمید همراه آنزو قبل از رسیدن خود منیخ با اوام و خرماد و گیربویه جات تحقیق کرد و بخبر انجانه رسانند که بوجب آن ببلع قیتش رفتاده هرچه باشد طلب داشته شود زیاده تکارش رفت چوگر شاگر و علیشه نوشته شد زیده الاقران عجل در حمل مخدو خواشد کا بند و اصلیا قی خروف موضع هر هر چو و جبندی فصل بیج بند و دست ارسان از نزو و دوگا و میش اگر زاده باشد و شیر و هند زد و اینجا نسب پایه سانید و وینولایپ و آن ملک را چها به چیمه نچنده ارجضو و خام شیخ شمار امتد و رو دیافت امدا مشا الی میرسند لازم که اراضی خبر افتاده از بحایی نیک پیو و دوپیش استه دهند و فذر بیان نیارند زیاده چه نویسید به نوگر خان شاگان تکارش رفت خانه پرداز کاشاده آرامل محمد خان شاگان مخدو خواشد بند وی ببلع و دسته وی

بر و کان بچگونه اس بها او میرسد لازم که حفظ و دز حصول مبلغ هندوی بیمه اح لاله هر دیال
متقدی بجز کار خود بجهد و در خذ است و جاندیلی بورات هر جو عده در تین نهار اند و احوال فصل خوب
وضع سلطنه خود بر نگارند که بچه صورت است و جست در یافت احوال و تکلی رعایا پر دم بوضع
فرستاده باشد از همین غافل خوده نویسان احوال باشند زیاده پژوهش کنند **جهاز فست**
اعتفاده دستان معماز محل اصان محفوظ باشند حچار س بخته غله بمحی هنر ارج استعمالی و یک من
پخته ر دهن ر در کار است از این چقدر و آدم محمد مبلغ است پژوهش پیمیر سد لازم که بمحی در غدن
از سلی بجهیت خردیه بارگرازه رو آن از خصوب ساز عدو چهار عدد و پاره ای و چهار جفت نعلیمین هنر
خریده باید فستاده پیوسته نویسان حالات باشند پژوهش فوشته شد اعتفاده دستان محفوظ خان
بعایض باشند چون ایام پیش تر دست لازم که بر عایا تقدیمات تردد در و داسامی نادار و بعیده
را بخشم و لقا شئی بخیگران باشند که دل افزونی زراعت جنس کامل بجان کوشند و کار بهوشیاری نموده
هر کب از فنا سند وارند که بر عایا اشل فرزندان است مگر کش و متقد اش طبر کشی سرنش نمایند
در کوشان و همند که از ترد باز آید چنان نشود که تردوبی تردد گرد و زیاده تا کنید از نهند بنو کرد متسکار
شاکر و پیشیه معمداً اخذ است نوز محمد معلوم نمایند ایشان از برای افزونی زراعت و تقدیمات تردد
فرستاده شد چون ایشان بپرسی لایه ای میگذراند همینی در حق ایشان ستم است فاقده تحدید
لازم که در کار و بار مرجعه خود بهوشیار باشند و اگر نتوانند بجا ای شما کسی یک فستاده شود درینجا
قد غن و انته حسب المسطور عمال آن رند پژوهش کوشان و پیشیه قلمی شد معمداً اخذ است سویجان معلوم
نمایند که شما هست و وضع رسول پو بهوشیاری و دانایی باید ساخت که زراعت هر سیز و غله بسیار
و وضع آباد و بیش قرار است چنان نشود که بطبع غربت نموده مال هر کار ضالع نمایند و صورت
نقشه فروکند بشت کشت زراعت باز پیا ایش خواهد شد و خجالت ایشان از اندیمه مال طامع خواهد بود
خوش طب است گر غفلت ف ذهولت نگردند و مینیابن تا کید و انته حسب المسطور عمال رند زیاده پژوهش
پژوهش کوشان و پیشیه نوشته شد افلاس شار بجا ای زند و ام حفظ با مبلغ و وضد روده

لکیں کوئی کام نہ ہے
لئے ملکہ کوئی دار بنا کھوئی
لئے کہتے از دم دم براشہ
لئے جل جل کوئی کوئی کوئی
لئے اس فدا جاگر کوئی کوئی
لئے کمال کی ایسی بندوقی
لئے کوئی کوئی بندوقی

محبوب گویند که از آن خلاصه شد لازم است پارچه سفید جوبله و دودیه و پارفانه و غیره
باشد که پیش از قسم دل خود را همراه آن در حجت خرج فناه خود رست و چشمی نیکت ہزاری به چوره
بزم بر سر در راه هر چهت نخواهد شد درین باب تاکه در انتهای حسب المسطور علی آن رند پیش از کار و پیشیه
نوشته شد غرفت آثاری بعمل باری محفوظ باشد مبلغ سه صد روپیه ریالی خرج سرکار غلبه در کار
لازم که از خرض غلبه گیرند و بخلاف اخلاق اخلاق خود و خواهش شخنه با برخس هر کیمی اسای شاند و یک فناه
بدون چیزی بکسر این جانب برداشته بزندگان غلطیار شود وزن کروه بچنانگه که در ندوانه و زدن ملک خان
که پقدار غلبه تیار گردید درین باب تاکه در انتهای حسب المقوی علی آن رند پیش از کار و پیشیه نوشته شد
رسانخ میگذر علوم نایند ایشان خصصت است روز این بروت شادی گرفته روانه خانه خود شدند
چون عرصه دو ماگدشت شاید که قصد نوکری نیست آرام فناه بخشن آمد لالا چشم آن مرد این عرصه
طول کشید بلند رخود را رساند و با استعفای نوکری و هنر در منصب دو ماہه ضعاف میگذر سرکار
وادی خواهش دزیاده تاکه در اند و حسب المسطور علی آن رند بحق احاطه نشان داشت خان
و یوری بان حق احاطه نشان داشت خان فی یوری بان محفوظ با از دیوی یوری چنان ہوشیا
باشند که احمدی از مستورات و معرفات بیرون پادر و دن خانه نگذارند و پستاران سوای حسیل و دا
بر در رازه نایند و لایکی از پستاران برخواه بخت دنکه ایشان است از این وقت هواه فرمیده
خواهش دینی ذمہ خود شناخته و قیقده از وقار انت ہوشیاری فروگذشت نشو و مبلغ هفت روپیه در
مواجب ملائمه ایشان فرستاده شد از کلوآدم گیرند و احوالات هر گذشت خانه من و عین نوشته باشند و خان
تاکه در نیز و اند پیش احاطه نوشته شد نظرت پناه مقبول نظر علوم نایند چون نشان ای یوری
معین داشته لازم است که کار و بار و یوری بحق احاطه ہوشیاری نایند و از در رازه یک ساعت بعد شروع
و از تیمار سپه شترزاد و اند و کاه و خر خره غافل نباشند بعض بر اعتماد ساییش ساریان نگذارند صورت
عدم احتیاط بخاری اسپه شتر قمه ایشان است از ایشان فرمیده خواهش دزین باب تاکه در اند
حسب المقوی علی آن رند پیش ایه پرخورد ای سخور خان ای پرخورد ای سخور خان علوم نایند خاطرا

فیض ایشان بی ایلان ایشان فیض ایشان

حیل ببریلی سکار برایون مخابه هوبه دار الخلاف شاهجهان آباد میاند و صوچ پیوست که سیادت پناه و نجابت
و تتمگاه میرقریش شهر چکونه و جمیعت خدار و امداد از ظریحت حق شمارا بینه نوده بکصد بیکمه بخته رحمی که دعائی
نمایم همی الیه تقریه معاف کده شد باید که زمین چخ از ناده قابل زراعت خارج جمع سوای هال سکار از سوا
وضع مذکور از جایی نیک پیووده پیک بسته به صرف سیادت پناه مذکور و اگذار نزدیک عایضیلات آنرا فصل
سال ایام صرف مایخ تاج خود نموده بیاد آئمی شنوان باشد و از سار خرج و کل اینحالیت روانی مراحت شد
سال ایام سند مجده و ظلپیند در زین بناشید و انسنه حسب لله طور محل آرند خیر تباریخ بست و خشم سر
تیخ الام شنیده بجزی پروانه جایه پرورد و معاش ش آئی هزارقدر رای گردید راس
قدرتی بر اینند و پوشی پیوست که هزار عی پا صد بیکمه بخته راضی مردم معاش خارج جمع سوای هال سکار
وضع فاضل پور علله پرکنه خوبی ببریلی سکار برایون مضافات هوبه الخلاف شاهجهان آ بالز قریم
لیامم بوجیب فراهمی پروانیات نام سیادت آب فضیلت آشتیه بیر غایبت ملی تقریه معان
لداشت است میباشد که ظریحت حق شماری نمایم بخوده موافق مقول گذشتند و پیوسته معاف ناید
چیخ درجه مراجعت نرسانند و سند مجده و ظلپیند و مصالات آنرا به صرفت پیرو صوفی الگذار نزد که صرفت
میشند خود نموده داعی خیر پاشند خیر تباریخ دوازده هم شهر رمضان ای باش کن شنیده بجزی پروانه
مردم معاش شنید پناه شیخ خود پیشیر سلا لشند تعالی بکصد بیکمه راضی بخته از شهاده وضعیت هبوا مخل
تعلقه نظام پور علله خوبی ببریلی سکار برایون مضافات هوبه دار الخلاف شاهجهان آباد در وجه
مردم معاش سیادت و نجابت پناه میرقریش این بتدابی فصل خویف شنیده فصلی تقریه معاف نموده
میباشد که گذاشتی ای چو دهر میان و قانون گویان مع دلکمه ای امین کرد ری شاه هزار پرمه در نجا
رفته اراضی مذکوره را از سوا دوضع مذکور فارج جمع لائق زراعت پیووده و پیک بسته و سند و تصرفت
شمارا بیه و الگذار نزد که سال ایام مصالات آنرا صرفت با مخل خود کرده بد همایی و دوام دولت ایهداز خواست
نموده بخاطر جمع دریا و آبی شنوان بوده باشد و میباشد کید و انسنه حسب لله طور محل آرند و سهل همی الیه
رمایا لاجسن سکوک شاکر و راضی داشته تردد و آبادی میکرد و باشد خیر تباریخ هشتم شهری قعده شد

چکنامه اراضی مردم معاشر شاہ سهم پیر با قریلی آنچه که اراضی موادی کی مصادیق گیریه بخوبی
جز بیان چنین جمیع مسوای مال هر کار از سواد موضع به اینکله استعلمه نهایت پوریه خوبی بپرکشیده بریلی کلکار مدن
سخنان همراه دارالمخلاف قدر شاہجهان آباد بوجب پردازه حضور بندگان عالی استصوابی پربران قانوں
دستوری خود را این بوقوف پیر پیش ایلند منصف بالکش خاص فرسنگ و گنگا بشن گماشته و از القضاوی فعل
گماشته چوده هری و قانونی و نوری در وشن چریک شان و اکبر شان بردار مرد و عده بعرض و طول
و محدود و دیرین حدود و از لعنه مفسله فی الذلیل چیزی نداشت که از اندوه بتصرف مرسیه ایله
ذگذاشت که اندوه داده شد که مصادلات از اصراف نایح خود نموده و ادعیه خیر باشند
حدس سرین بکلیت اندور مدعی مغایر مغلق بخواهد شرطیه بیهوده مدعی متصاعل از جمله
وضع ————— طلاق ————— تخریز تاریخ چهاردهم شهر ذیقعده شمسیه هجری مقدمه مطابق
شمسه جلوس والا پر و ائمه آسمی دار و غیره عدالت غیر اقدر ابراهیم خان سلطان اوضوح بیوت
که فضائل بفیضیلت اکتاب بولوی نور الحق چیزی صورت وجہ بعید است نهار نهانه از نظر استحقاق
فضائل بخواهد شرطیه بخواهد مبلغ مکنیم رویه دویه از ابتدای غزوه حرب شمسیه هجری بچوڑه عدالت
چکلکه بریلی بنام فضیلت اکتاب مسلط و مقرر نموده شد بیاید که از تاریخ ذکور بر در بلات و قون بثبات
رسانیده باشند که و بعد از این باشند مصادر طلبه نموده بدرس شمشون باشند درین باب که زید و داشت
حسب السطور عمل آن زدن تخریز تاریخ غرہ حب المحب شمسیه هجری متسک مبلغ بنام
نوری ولد کانی منکر نوری لد کانی سفید باب سکنی موضع رجول امچون مبلغ بسته
از کلو سفید باب بزم خود و اجب اراده اور اینکه مبلغ ذکور عنده بطلان اسازم و مجیع عذر
و حبله بیان نیارم بنابران اینچند کلمه بطریق متسک اقرار نامه نوشته دادم که این حال بمنابع
تخریز تاریخ بسته و مبلغ شمشون شمسیه هجری متسک بنام دوست محمد منکر
دوست محمد ولد نور محمد ساکن قصبه جهان آبا و اصم چون مبلغ چهار و دویه از محبت ایلند بطریق
فرض کشیده بتصرف خود آوردم اقرار اینکه مبلغ ذکور بوعده چهار راه بشارایه رسانم و اسازم

وچند عذر و حبیله بیان نیارم بنابران این خنده کلر طبری تک فوشه دادم که علیکم حاجت محبت باشد تحریر نایاب
یاد و تمثیل خدیعه و سند اجری مستکد میام عبید الحکیم خان منکر عبد الحکیم خان بعد از حج و خان
قوم افغان ریش کشی همان پدرم چون یک سپهچادر سال قریب میان که میسرست پس از نفت خان ریش
طبری و خوش قدر این افراد خنایم که سلیمانی میگشند و شتر باه بشق طلبست روپیه ما بهانه مشاور ایله و آنهم او را می
دانسته عذر بیان نیارم بنابران این خنده کلر طبری تک فوشه دادم که ثانیاً عمال سند باشد تحریر نایاب
چهارم شهر شعبان شنبه اجری مستکد امتیازی یاد داشت آنکه چون سلیمانی میگشند صفت
از شیخ خیر اند طبری و متکد این گرفته سبک خود آورده شد اشاره اند تعالی سلیمان مذکور بوده بجهالت
سانیده خواهد شد بنابران این خنده کلر طبری اقرار ناس و مستکد فوشه داده شد که سند باشد تحریر نایاب ششم
جادی الایخی گستاخه جویی مستکد عایا پسر کار منکر ادم منکر احمد اچبوت ساکنی موضع مردابن پیرام
چون سلیمانی خواجه روپیه بابت کاشت موضع مذکور را لکلر حسب حسابی بجهالت می برند اقرار
پیشایم و نوشته میدهم که عصمه فوشه داده او اساقم و فدر و حبیله بیان نیارم و گرد و راه ای سلیمان مذکور از وعده
نمکت روپیه خواجه روپیه بدهم بنابران این خنده کلر طبری تک فوشه دادم که سند باشد تحریر نایاب سوم
شخبر بستان اسماک شنبه اجری مستکد ضامنی سرکار از اونکه منکر شیخ فیض احمد طلایم
سرکار ام چون خاصه ضامنی با هم پیاوده باشی اولی که در برآوری عظیم خان سالار اونکه منکر شد و از بصرها غربت خود
خاصه ضامنی شیخه حاضر ضامنی نوشته داده شد اقرار آنکه اگر احمدی از ایشان بدر دن خصت همچو دسته هایی رفته
حاضر کرد و هم دگه حاضر کرد نتوانم از عده آنج گنجیم و عده نفر مستکد مال ضامنے
منکر علی ولد چشم علی از قوم سادات ساکنی میانی مچون روشن علی ولد کرم علی سلیمانی مشتا در روپیه
اینجانب از کسر اند عمان تو خوش شیده بتصرف خود آورده بزمیان پراینی اینست اشاره اند تعالی شاهد
بوده سیاه سلیمان مذکور را اخواهند کرد و اگر تقدیر در ای سلیمان مذکور تخلف درزند و انسان زمزمه اینجا است
از عده آنج گنجیم بزم بنابران این خنده کلر طبری بالضامنی نوشته داده شد که سند باشد تحریر نایاب هفتم حسب
الرجیب شنبه اجری مستکد خاصه ضامنی منکر شیخ محمد ولد شیخ احمد ساکنی میانی مچون نعمت اللہ

لطفان» فیض سلطان غنیم از این طبقه بود و در همان سال شاهزادگان خود را در پادشاهی ایجاد کرد.

ظلو حمر سلطنت مبلغ خیابان پر رشید شاه بزرگ خود را جلب کرد از داد و داده میگاهدند که دام و دام بوجب عده
بمشهد طایه داساز و اینجا نسبت صافی نموده که موی الیه ارجسی عده ها حاضر سازم و اگر مخالف فرازه از عجمد آن
جواب گیری نمایاران اینچند کلمه بطریق ماضر خاصی نوشتند و اده شد که ثانی الحال منداشده تحریر تاریخ چهارم
شهر شهبان سنه هجری مستک صافی از طرف قتل منکه هر دل کویل کلار احمد آن
چون چهار نفر پاده معرفت خود را که نگاه داشته دادم اقرار آنکه اگر احیاناً احمدی از اینها بی خصت کلار
رو و دیگر دیگر نوکری ناید فرمدند هست از عجمد آن جواب گیری نمایاران اینچند کلمه بطریق غافلی نوشتند
اده شد که ثانی الحال منداشده قدر فارغ خطی کلار بهم را هم منکه مزارع فارغ خطی
با اسم رام منکر اچوتوت مزارع آنکه محصول کاشتند شارطی باشت سال ششم فصل
معرفت شد از طایه دام و دام بیانی غافل نموده شد و امی و درمی باقی نیستند نمایند و لبند اینچند کلمه بطریق فاعلی
نوشتند و اده شد که منداشده تحریر تاریخ چهارم شهر شوال سنه هجری فارغ خطی از کربلا بابت طلب
سرکار منکر روش ساییس ملازم سرکار محمد خان مچون مبلغ طبع دار سرکار نیافت آن خودی انجیدند
آورده بتصرف خود آوردم و امی و درمی باقی نیستند نمایند و اگر بعد ازین موعی نایم در شرع شریف
باطل و در غمکوی باشتم نمایاران اینچند کلمه بطریق فارغ خطی از جهت قرض منکر نیفتند
تاریخ بابت و نهم شهری انجی ششم سنه هجری فارغ خطی از بابت قرض منکر نیفتند
دلبر سرمه خان قوم افغان غوری ام چون مبلغ شرکت روپیه اینجا نسبت رحم خان و اجلال دا
بودند از مبلغ ذکور دام دام از شدایه صول یافته بتصرف خود آوردم چنانچه دامی و درمی
نمایند و می ایه باقی نیستند نمایند اگر ثانیاً حال دعوی نایم عنده شرع باطل است نمایاران اینچند کلمه بطریق
فارغ خطی نشید و اوم که عنده الحاجت بکار آید تحریر تاریخ ششم شهر رجب المطلب سنه هجری فیض حق داد
مبلغ از سرکار منکر حضرت امداد خان لذت برخاست خان جمعدار قوم افغان ملازم سرکار نوافیض انتہی
بهادر ام چون مبلغ نکیه زار روپیه بوجب پردازه حضور در طلب از تحول هوجی بعمل فوعل دار و صول یا
نقسیم نمایاران برادر می نموده شد لبند اینچند کلمه بطریق قبض فرشته و اده شد که ثانیاً حال منداشده تحریر

1

ابتارخ چهارم جمادی الاولی شنسته بجزی فیض حاضری صفوی منکه شیخ محمد شریعتی فیض
پیاده با ملازم سر کار را هم ببلغ نکند و بسبت پیغامبر پیغمبر در جهان طرف با باقی برآوردها بینند و شعبان شیخ بجزی
لغایت آخوند شوال منه ایله انجصیل شیخ حبیب حکم را بیلی از خویل رام رتن فوط وار و صول با فته درخت
تصوف خود آورده بیم نیاز بران اینچند کلمه بطریق قبیح کیم صول نوشته داده شد که ثانی الحال منکه باشد
تحیر پوزد و هم شوال شنسته بجزی فیض ہندزوی منکه شیخ کریم افسد و لذت خیز کرام است اشد
چون ببلغ نکند شصت پیغمبر با بت ہندزوی فرستاده ثنا را امداد از دوکان ساہنخیشی رام صول
ساخته درخت تصوف خود آورد و میم نیاز بران اینچند کلمه بجهوت قبیح نوشته داده شد که سبند باشد
فیض پیغمبه واران منکر سر احمد پیرزاده پیغمبه دار حکم را بیلی ام ایچ ببلغ و صدر پیغمبه
تخواه با بت پیغمبه سال شنسته فصله از سر کار برادرت فان تعلق دار ایشی و غیره مواضع متعلقة
حبیب بیلی شده بود و ام تمام و کمال از مشار ایله و صول یا هم نهاد اینچند کلمه بطریق قبیح کیم صول
نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریری انتارخ سوم شهر جب شنسته بجزی حکم را بیل
منکر درگاه پرشاد و کیل ملازم سر کار خانها حبیبان محمد خان ام چون بعده دوکالت در سر کار خانها
وصوف نوکر شده ام افزار آنکه اگر ثانی الحال را بخویل حبیبه و یگر امورات تفاوت رو و به از عده ده آن جوا
کم نیاز بران اینچند کلمه بطریق حکم را نوشته داده شد که بخار آید تحریر تاریخ چهارم شهر رمضان منکر بجزی
حکم را حکم منکر ایشند و لطفه ایشند ام چون معامله اینجا ایشان شیخ حبیت ایشند و مقدمة قرض و پیش
انچشیخ داده و بیرون حکم که حکم معامله دایان ایش تصفیه کرد و وہند و نهضان ایشان ایشان ایشان
از انفصان شام ایمهای سر تجاذب خنایم نیاز بران اینچند کلمه بطریق حکم را افزایش نوشته داده شد که سند
باشد تحریر تاریخ چشم محمد محترم شنسته بجزی عاریت نامه زمین منکر تو رخان دلیر شرایط
نوم افغانی وی ام چون دو یکده بخته اراضی سکنی در بیلی حکم را نعلیم از محمد بارخان نیزند او لک
زمین بطریق عاریت بر امی سکونت گرفتند تاکه در زمین نیزکور سکونت دارم دعوی ملکیت نیز نامم
دیگر گاه که نیزدار نیزکور زمین بلندبار دلگذار دیگر سکونت دارم گرفتیت علاوه ایچ از روی ای

لیست اینجا می باشد که در آن می خواهیم بگوییم که این اتفاقات را کجا می توانیم در این دنیا مشاهده کنیم و این اتفاقات را کجا می توانیم در آن دنیا بعد از مردم مشاهده کنیم.

بهر حیث باید تمام موصوفت ابوبن بند ای سال و نیز فصله لغایت آخر سنه الیه از سکار مقرر و خود تحویله
بپایه که باصر بدلک خود عایا با راضی شاکر داشته در تو و غیره کلی کوشید و بینه مرقوم فصل فصل اخلاق فصل اخلاق
تحویل جملک شور تحویل و آزمونی و باشد و دامی بی مندر سکار بخیج نیار و وگر خواهد آورد مجرمی و محسوب تحویل هر شد نیاز
که کلی طبق و قش خیص غشت داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر تباریخ نوزدهم شهریور قیوده شنیه هجری
نه سخیص قو اقرار سپه خیص با سر نوازی مقدم موضع بردا آنکه ای پدر سال است فصلی بوضع مذکور
چون ترد خواهد شد انشاد اللہ تعالیٰ لائی الحال موجب میں پند قول اقرار عمال و درده خواهد شد بجا طبق
و چین ترد و سعی نایاب پیش از موضع موضع خیج بخیص سوای خیج پیش باری مسنه
تحویر تباریخ نوزدهم شهریور هجری و آنکه ای پدر سکار بخیج نیار و اخلاق ای پسر جعفر فان عامل بر گشته
شبکوت وغیره آنکه مبلغ سی هزار روپیه باست سلطنتی معرفت خان شا الیه دتحویل بدمرقن فوط وار و اقل
فقط خانه سرکار گردیده تحریر تباریخ پیش شهربندی شده و اخلاقاً موضع دافلا مبلغ بست پیش و پس از تحلیل
موضع بماری پور معرفت میتو کو تو ای دا خل سیاهه سرکار گردید تحریر فی التاریخ چهارم شهر شعبان فتنه سرخط
مو احیب آن خوند و محب بسم آذوغات العد ایکه مبلغ پیش و پس بست آن ما شهاده مقرر نموده شد بپایه که نعلیم
بخدمه از عزت علی و محبت علی سماح بران شنیده دوی خوب ماه میگزند باشد تحریر تباریخ بست و هم شهریور قیوده
شنیه هجری سرخط مو احیب آن خوند العد - مو احیب بسم آن خوند شیخ عظیم الدین ایکه
مبلغ چهار روپیه و پیش است آن که لصفت آن مبلغ دور روپیه و چهار آن دیشود سوای خواه که عیدی اغاز
و جمعیتی رستایی در پایه مقرر نموده شد لازم که در سعی تعییم بخورد اران احمد خان و محمد خان ای احمد خان
پراخته باشند و ماه مو احیب و گرفته باشند تحریر تباریخ غرمه ذی الحجه شنیه هجری سرخط مو از
سال پیش مو احیب بسم کلمه سایس ایکه شا الیه ابرائی خدست و تیماری بست بر ما به مبلغ دور روپیه سکه خان
سوای خیج کل از کار و بار عمد و خود برشیار باشد و اگر چیزی از تحویل خود کم کند جواب بگوید
و گر خود بی خصت براسته رد و دو ماہه مدت صنایع سرکار دهد تحریر تباریخ سوم شهری ای احیه شنیه هجری
سرخط مو احیب کار زبان مو احیب بسم و سی کار زبان ایکه نامبره رخصاصی نو اکار زبان
مو احیب که در نهاده بجهزاده توکر داشته شد لازم که بکار و بار چیزه خدست زگاوان برشید باشد و آن

